



## مردی از قبیله ایمان

امام صدر فرزند روحانیت و از تبار نور است. وی در دو عرصه حوزه و دانشگاه فعالیت داشت و ثمرات ارزشمندی از خود بجای گذاشت. وی در سال ۱۳۳۴ پس از رحلت پدرش به عراق رفت و ۴ سال در محضر علمای نجف از جمله سید محسن حکیم و سید ابوالقاسم خویی درس آموخت. صدر در سال ۱۳۳۴ به سرزمین اجدادی خود لبنان رفت و با بستگان خود از جمله آیت‌الله سید عبدالحسین شرف‌الدین دیدار کرد و بعد از مدتی به عنوان نماینده تام‌الاختیار آیت‌الله بروجردی در ایتالیا منصوب شد. وی در زمستان ۱۳۳۷ به ایران بازگشت و با توجه به افکار مترقی که داشت به همراه برخی از دوستان طلبه خود در حوزه دست به انتشار نشریه‌ای به نام مکتب اسلام زد.

مدیریت این نشریه با صدر بود و خود وی سلسله مقالاتی را تحت عنوان اقتصاد در مکتب اسلام منتشر کرد. اصلاح‌گری و تربیت اجتماعی انگیزه‌های امام موسی صدر برای اشاعه فرهنگ اسلامی بودند و به همین خاطر برای تربیت جوانان مذهبی شهر قم امتیاز یک دبیرستان ملی را از وزارت فرهنگ گرفت و دبیرستان صدر با مدیریت ایشان در قم تاسیس شد. در سال ۱۳۳۸، بعد فوت آیت‌الله شرف‌الدین، با وصیت ایشان و دعوت شیعیان لبنان، از سید موسی صدر درخواست شد تا زعامت شیعیان این منطقه را به عهده بگیرد. صدر با تأیید آیت‌الله بروجردی قدم در این راه گذاشت. وضعیت شیعیان در لبنان در این دوره بسیار اسفناک بود و با مسیحیان مارونی که مناصب سیاسی، نظامی و اقتصادی لبنان را در دست داشتند قابل مقایسه نبود.

امام موسی صدر دست به اقدامات اجتماعی برای تغییر این وضعیت زد. وی در گام اول، زنان شیعی را وارد عرصه اجتماع کرد و با تاسیس موسساتی از جمله مدرسه پرستاران، کلاس مبارزه با بیسوادی، کودکانستان، مدرسه نمونه برای دختران، مدرسه تربیت خانه‌داری و آموزشهای دفاعی و فرهنگی تلاش گسترده‌ای را برای تحول وضعیت اجتماعی شیعیان لبنان شروع کرد.

اقدام دیگر وی، ایجاد انجمن نیکوکاران بود که با هدف مبارزه با فقر و برانداختن تکدی‌گری از جامعه شیعیان لبنان تاسیس شد. صدر برای دستیابی به اهداف بلند خود تماس‌هایی با علما قم و نجف گرفت و از سوی دیگر باب مراده با سران کشورهای حاشیه‌ای خلیج فارس و مصر، الجزایر، لیبی، نیجریه، غنا، ساحل عاج، لیبیا، سرالئون، سنگال و گامبیا را باز کرد. با تلاش‌های ایشان نمایندگان شیعی مجلس شورای ملی طرحی تقدیم مجلس کردند که به امضای رئیس‌جمهور لبنان رسید و المجلس الاسلامی الشیعی الاعلی تاسیس و امام موسی صدر به عنوان رئیس انتصاب شد. تلاش امام موسی مورد حمایت روحانیون و مراجع و دیگر شخصیت‌های اسلامی قرار گرفت و از هر طرف کمک‌های مادی برای مساعدت به لبنان فرستاده شد.

اقدامات صدر دولت لبنان را به واکنش واداشت و درصدد ایجاد تنگناهایی برای وی برآمد اما تظاهرات ده‌ها هزار نفری هواداران صدر شرایط را به نفع وی رقم زد. امام موسی صدر در اقدام دیگری در سال ۱۳۵۳ سازمانی سیاسی - مذهبی تحت عنوان حركة المحرومین و متعاقب آن در سال ۱۳۵۴ به منظور مبارزه با دولت اسرائیل، مقاومت لبنانی (امل) را ایجاد کرد.

تلاش‌های صدر برای ایجاد هماهنگی میان شیعیان و فراهم آوردن شرایط برای وحدت میان ادیان و مذاهب همچنان ادامه داشت بگونه‌ای که به حق می‌توان او را یکی از منادیان «تقریب» در جهان اسلامی دانست.

با اینکه سال‌ها است از امام موسی صدر خبر موثقی در دست نیست اما افکار و اندیشه‌های امام همچنان از تازگی و طراوت برخوردار است و اثرات آن در خیزش‌های شیعی سال‌های اخیر قابل مشاهده است.



www.jamejamonline.ir  
ایم‌جیم  
شماره ۵۱  
پنجشنبه ۲۶ شهریور ۱۳۸۸ / صفحه ۱۶

شاپه  
ISSN 1735-3785  
کلید عنوان: Ayyām (Tihrān)

### ● امام موسی صدر؛ احیاگر دین

۲ / طلایعه

### ● اعتقاد به همزیستی مسالمت آمیز ادیان

۴ / یک کتاب یک مولف

### ● مخالف را حذف نمی‌کرد

۶ / گفتگو با صادق طباطبایی

### ● از نگاه یک دوست

۸ / عکاس باشی

### ● اندیشه انسانی مبنای گفتگو

۱۰ / پرسه

### ● به دنبال راه سعادت واقعی

۱۲ / نهانخانه

### ● آدینه سیاه

۱۵ / یادمان

### ● رهیافت‌های اقتصادی اسلام

۱۶ / کتابخانه تخصصی

در گفتگو با دکتر میری عنوان شد

# امام موسی صدر؛ احیاگر دین



گفتگو از مهدی فرخیان

دکتر سیدجواد میری، جامعه‌شناس و استاد پژوهشگاه علوم انسانی در طول دوران تحصیل خود در مغرب زمین پیرامون آرا و اندیشه‌های امام موسی صدر تحقیقات گسترده‌ای انجام داده است. بهانه این گفتگو انتشار اثری از ایشان به نام «نگاهی به آرای فلسفی امام صدر» است.

چگونه با امام موسی صدر آشنا شدید؟

اولین بار که با نام امام موسی صدر آشنا شدم، فکر می‌کنم سال ۱۹۹۹ بود. چند سالی بود که در بریستول دنبال منابعی در مورد افکار متفکرین شیعه می‌گشتم. در آنجا با کتابی روبرو شدم که ایشان را با عنوان سید عجمی معرفی کرده بود. کتاب برای اولین بار با ایشان آشنا شدم. بعدها آرام آرام این آشنایی بیشتر شد. در سال ۲۰۰۵ که در چین بودم، دسترسی زیادی به مطالب و منابع نداشتم و فقط از طریق اینترنت بود که با ایشان آشنایی بیشتری پیدا کردم.

آقای دکتر از نزدیکان شما شنیده‌ام که دیدن رؤیاهایی باعث علاقه شما به امام صدر شده است. ممکن است آنها را برای ما هم تعریف کنید؟

شما پرسیدید که چطور آشنا شدید، اما من نمی‌خواستم توضیح بیشتری بدهم. حقیقت این است که یک وقت شما کسی را می‌بینید یا درباره‌اش چیزی می‌شنوید و بعد درباره او تحقیق می‌کنید. اما گاهی حقیقت موضوع را درون خود حس و با تمام وجود او را درک می‌کنید. می‌شود گفت ارتباط من با امام موسی صدر به این ترتیب بود. این طور نبود که مقاله‌ای بخوانم و تصمیم بگیرم درباره امام موسی صدر تحقیق کنم.

سال پیش که من در سیبری بودم. خواب دیدم که ایشان در جایی سخنرانی می‌کند و جمعیت زیادی نشسته‌اند و به او گوش می‌دهند. من هم نشسته بودم و به ایشان نگاه می‌کردم. امام موسی صدر گفتند: «انسان در زندگی به جایی می‌رسد که به حقایق راه خود پی می‌برد». من به کسی که کنار من نشسته بودم، گفتم سخن ایشان منزل هفتم از منازل سلوک است. حالا اینکه منزل هفتم از منازل سلوک چیست، بحث دیگری است.

این رؤیا بعد از آشنایی شما با ایشان بود؟

من سال قبل از این ماجرا یعنی سال ۲۰۰۶ به تهران آمده بودم. پدرم کتابی با عنوان ادیان در خدمت انسان به من هدیه کرد. من در راه که بودم حدود یک فصل از این کتاب را خواندم. بعد خسته شدم و کتاب را کنار گذاشتم. این کتاب را با خود به روسیه بردم. ولی علاقه‌ای به خواندن آن نداشتم و آن را نخواندم؛ تا اینکه یک شب ایشان را با سیدی که شبیه پسرعمویش بود، در خواب دیدم. آن دو به من گفتند ما بالاخره آزاد شدیم و حالا تو ما را به جای امن تری ببر. من به گمان خودم ایشان را به جای امن تری بردم. امام گفتند: فلانی، این کتاب ادیان در خدمت انسان را بخوان و به آن توجه کن. خلاصه اینکه نتیجه خواندن و تأمل در آن کتاب، تألیف کتاب 'philosophy of Imam Mousa Sadr Reflection on' شد. اگر شما منابع این کتاب را نگاه کنید، می‌فهمید که من کتاب با مقاله زیادی از ایشان نداشتم. اینترنتی که در آنجا داشتم.

من وقتی آثار ایشان را می‌خواندم، منظورم همان مقالات مختلف در کتاب ادیان در خدمت انسان است، احساس می‌کردم که امام موسی صدر آدمی

است که به مسائل زیباشناختی خیلی توجه می‌کند. من از گفته‌های آقای سید صادق طباطبائی هم فهمیدم ایشان خیلی آدم خوش لباس و خوش مشربی بوده است. کسی بودند که موسیقی را می‌شناختند. در عکس‌های ایشان گشتم و عکس خوبی در اینترنت از ایشان ندیدم تا اینکه این عکس را که روی کتابم است، پیدا کردم. به نظرم جذاب آمد و از نظر زیباشناختی تا حدی به نظرم مناسب آمد. ناشری که می‌خواست این کتاب را چاپ کند،

مسلمانان اروپا و آمریکا موضع گیری کرده بودند که ما باید اعتراض کنیم.

یاسپرس کتابی به نام شخصیت‌های پارادیکماتیک نوشته بود و در آن از سقراط و کنفوسیوس و عیسی مسیح و بودا صحبت کرده بود. گفته بود این اشخاص کسانی هستند که تمدن ساز و پارادیکماتیک هستند. در این کتاب اشاره کوتاهی به حضرت محمد کرده و گفته، درست است که حضرت محمد از نظر تاریخی مهم است، ولی این



انسان عمق کافی و بینش کافی نداشته که بشود به او تمدن ساز گفت. من قبلاً هم در مورد یاسپرس کار کرده بودم. او سوای این حرفی که در مورد پیغمبر زده است، آدمی است که دوست دارد دیالوگ انجام دهد و با تمدن‌ها و افکار دیگر ارتباط داشته باشد. او

از دنیای کنفوسیوس و اندیشمندان صحبت می‌کند؛ اما همین آدم وقتی به اسلام و به حوزه تمدنی مسلمانها می‌رسد، لنگ می‌زند. یاسپرس برای تعریف خود از انسان تمدن ساز شاخصه‌هایی معرفی کرده است. یکی از معیارها این است که انسان پارادیکماتیک، انسانی است که در زمان خود وضعیت موجود را عوض می‌کند. بدین معنا که اگر بقیه بخواهند بگویند کار خوب چیست، می‌گویند ببیند فلانی چه کار کرده است. شاخصه دیگر این است که این آدم‌ها فقط اهل منطق نیستند، مثلاً مثل ارسطو نیستند که فقط توجه انسانها را به جنبه منطقی قضایا جلب کنند؛ بلکه آدم‌هایی هستند که

از من پرسید برای پس‌زمینه از چه تصویری استفاده کنیم؟ گفتم: چیزی که نشان از وسعت و گستره اندیشه ایشان داشته باشد. آنها هم جفا نکردند و اقیانوسی گذاشتند که عمق و گستردگی و وسعت را نشان می‌داد.

کتاب دیگر شما در باره دیدگاه‌های امام موسی صدر و یاسپرس (فیلسوف آلمانی) در مورد حضرت محمد است. اگر لطف کنید در مورد دین کتاب و انگیزه نگارش آن هم توضیحاتی بدهید ممنون می‌شویم.

اگر اشتباه نکنم حدود دو سال یا دو سال و نیم پیش بود که مسأله کاریکاتورها و توهین به پیامبر پیش آمد. همیشه برای من این سؤال مطرح بود که چرا این طور می‌شود. عده‌ای هم واکنش نشان می‌دهند و می‌گویند باید این کار را نکنیم و آن کار را نکنیم. مثلاً برلوسکنی درباره تمدن اسلامی حرفهایی زده بود و عده‌ای هم در دنیای اسلام و یا

با وجود انسان‌ها تماس حاصل می‌کنند و کل بود و نبود آدمیان را نشانه می‌روند که نتیجه‌اش بیداری خواهد بود.

من فکر کردم آیا واقعاً پیغمبر چنین شاخصه‌هایی را نداشت؟ پیغمبر در زمان خود اسوه است. حتی در زمانهای بعد از خود نیز چنین بوده است. پس چرا آقای یاسپرس در مورد رسول خدا چنین برخوردی داشته است؟ این سؤال در ذهن من بود تا اینکه مقاله‌ای در کتاب ادیان در خدمت انسان خواندم که امام موسی صدر درباره حضرت محمد مطالبی نوشته است. عنوان مقاله «محمد؛ پیامبر بت شکن است». درست است که مقاله خیلی جزئی و آکادمیک است، ولی صحبت‌هایی در مورد پیغمبر دارد که بر اساس آنها پیغمبر می‌تواند اسوه و ساختارشکن باشد.

من فکر کردم که ما چرا یقه برلوسکنی و سیاست‌مدارها را بگیریم. سیاست‌مدارها معمولاً روی منابع فکری خوابیده‌اند. این منابع فکری است که به آنان جهت‌گیری سیاسی می‌دهد. این فضای فرهنگی را اول متفکرین ایجاد می‌کنند و بعد سیاست‌مدارها وارد آن می‌شوند. خیلی‌ها می‌گویند حوزه سیاست بر حوزه فرهنگ تأثیر می‌گذارد، ولی باید گفت که تأثیر یک طرفه نیست. یاسپرس با همه افکار بلندی که دارد وقتی به حضرت محمد می‌رسد، این گونه برخورد مشکل داری می‌کند. اما برخورد امام موسی صدر با حضرت محمد حال و هوای دیگری دارد.

درباره ویژگی‌های نگاه امام موسی صدر، توضیح بیشتری بدهید؟

ما می‌توانیم دو روش به کار ببریم: یکی اینکه بگوییم امام موسی صدر آدم مسلمانی است که در یک کشور مسلمان به دنیا آمده و متعصب بوده است. در مقابل یاسپرس متفکری آزاداندیش است. اما نگاه دیگری هم وجود دارد و آن این است که امام موسی صدر به عنوان مسلمانی که در کشور اسلامی است، به محمد نگاه نکرده است، بلکه به عنوان اندیشمند به یک الگو نگاه کرده است و الگویی را ترسیم کرده که نه فقط برای مسلمانها بلکه برای جهان و انسانیت است. یکی از شاخصه‌های تفکر امام موسی صدر این است که حوزه تفکرش فقط محدود به اسلام و حتی به ایران نبوده است، بلکه دارای تفکری جهان‌اندیش است.

امام موسی صدر زمانی که مرحله اول تحصیلاتش را انجام داد، به نجف رفت. در آن زمان خیلی‌ها می‌گفتند که او مجتهد است؛ یعنی شخصیت حوزوی ایشان کاملاً قوام یافته بود. از سوی دیگر ایشان تحصیلات دانشگاهی هم دارند. مقالات اقتصادی ایشان در سال ۱۳۲۸ انتشار یافته بود. اما با این همه مجموعه فعالیت‌ها و اقدامات ایشان در لبنان که نزدیک به ۱۸ سال طول کشید، باعث شد ایشان بیشتر به عنوان یک سیاستمدار شناخته شود تا اندیشمند. نگاه شما در کتابتان با امام موسی صدر به عنوان اندیشمند بوده است. می‌خواستیم بدانیم که شما در مورد بعد علمی و شخصیت فکری ایشان چه نظری دارید؟

در کتاب اول 'Reflections on philosophy of Imam Mousa Sadr'، گفته بودم که مردم بیشتر ایشان را به عنوان سیاستمدار می‌شناسند، ولی نظر بهتر این است که بگوییم ایشان حتی سیاستش هم ریشه در اندیشه‌اش دارد؛ یعنی اگر در تقابل با افکار سیاستمداران مختلف،

مثل جمال عبدالناصر، حافظ اسد و حتی با سیاستمداران فرانسوی و سیاستمدارانی که در آن زمان در ایران بودند، مقایسه کنیم. فقط زیرکی ایشان مطرح نبوده. بله، ایشان انسان زیرکی بوده، ولی همه اینها ریشه در اندیشه ایشان دارد. ایشان چنان می‌اندیشیدند که استاد مطهری درباره‌شان می‌گوید: ایشان ۵۰ سال از اندیشه دنیای معاصر خود جلوتر بود. این یک واقعیت مغفول است که نیاز به واکاوی و پژوهش آکادمیک دارد.

**ولی چرا ایشان فقط به عنوان یک سیاستمدار یک روحانی و عالم که به لبنان رفته و در آنجا فعالیت‌هایی سیاسی داشته شناخته شده است؟**

من اصلاً فکر می‌کنم این مسئله بیشتر بر دوش ماست؛ یعنی ما دانشگاهی‌ها هستیم که باید شخصیت علمی امام موسی صدر را به جامعه و خصوصاً جامعه دانشگاهی چه در ایران و چه در جهان معرفی کنیم. ایشان کارهایی را انجام داده و علاوه بر این افکاری را هم ارائه داده است. چرا این افکار در مجامع دانشگاهی و آکادمیک نیامده است؟ این مسئله فقط در مورد امام موسی صدر نیست. من فکر می‌کنم در مورد افرادی مثل آیت الله بهشتی، آیت الله مطهری و حتی دکتر شریعتی و مرحوم علامه جعفری و خود امام و بسیاری از اندیشمندانی که در حوزه تفکر اسلام بوده‌اند. (و من آنها را جزئی از مکتب اصالت فطرت می‌دانم) اتفاق افتاده است. اینان مشتاقان و پیروانی داشتند و دارند که این شخصیت‌ها را دوست داشتند و از سوی دیگر دشمنان کمر بسته‌ای هم داشتند و دارند. به همین علت همیشه در بین جاذبه و دافعه مانده‌اند و هیچ وقت به عنوان اندیشمندانی که دارای مکتب و منظومه فکری هستند، شناخته نشده‌اند.

به طور طبیعی این مسئولیت بر دوش کسی است که با تحقیق آشنا باشد. یک محقق باید از افکار زمان امام موسی صدر مطلع باشد. در آن زمان تعدادی از مکاتب بوده است که با تفکر جهانشمول دینی در حال رقابت بوده‌اند. از جمله در آن زمان مارکسیسم، امپریالیسم و لیبرالیسم در عرصه حضور داشته است. آیا امام موسی صدر با این افکار مختلف درگیری فکری داشتند؟ این کارهای تطبیقی باید در جای آکادمیک صورت بگیرد و درباره آنها تحقیق شود.

متأسفانه مسئله دیگر این است که این کتاب‌ها و گفته‌ها فقط به زبان فارسی و عربی وجود دارد؛ اما آرای ایشان به زبانهای دیگر مانند انگلیسی و فرانسه و آلمانی و روسی و سوئدی و نروژی و دانمارکی، تا آنجا که من می‌دانم، چیزی وجود ندارد تا نشان دهد که ایشان اندیشمند و دارای یک مکتب فکری است. اولین کار این است که بدانیم ایشان چگونه فکر می‌کرده و صاحب چه اندیشه‌ای است و بعد این اندیشه را با افکار معاصرینش چه در داخل جهان اسلام و چه در خارج از جهان اسلام، مقایسه کنیم.

**چرا خود امام موسی صدر افکار خود را به صورت محققانه و آکادمیک بیان نکرد؟**

اتفاقاً من در این کتاب به این مسئله اشاره کرده‌ام. گفتم متأسفانه حضور ایشان همزمان با حمله اسرائیل به سرزمین‌های اسلامی بود و ایشان این فرصت و مجال را پیدا نکرد که در آکادمی بنشینند و نظریه‌پردازی کنند؛ یعنی نه وقتش را داشتند و نه اوضاع سیاسی و نظامی مناسب بود.

**یکی از ویژگی‌های نواندیش‌ها و مصلحین ابداعاتی است که دارند و بعضی از این ابداعات، خصوصاً اگر توسط روشنفکران دینی باشد، احیای مفاهیم دینی است. شما که با اندیشه امام موسی صدر آشنا هستید، لطفاً از نوآوری‌ها یا احیای‌های امام موسی صدر برای ما بگویید.**

یکی از موارد، مفهوم دین و دیندار بودن است. امام موسی صدر، در جایی از کتاب ادیان در خدمت انسان است می‌گوید وضعیت ما طوری شده که

دیندارها به گوشه‌ای خزیده‌اند و دینداری به صورتی در آمده که به انسان حیات نمی‌دهد؛ در حالی که در قرآن آمده که سخنان پیامبر، شما را زنده و احیا می‌کند. حالا این احیا کردن معنای متعددی دارد؛ در حوزه اقتصاد، در حوزه سیاست، در حوزه تمدن، در حوزه فرهنگ، در حوزه اندیشه، و به طور کلی در تمامی حوزه‌هایی که جامعه و امت اسلامی را شکل می‌دهد. چهل یا پنجاه سال پیش، امام موسی صدر مشاهده می‌کند که وضعیت مسلمانان و جهان اسلام از نظر دینداری مناسب نیست. دینداری فقط نماز خواندن نیست، حتی نمازی را که به پا می‌دارید، باید با زکات باشد و زکات هم فقط یک مسأله فردی نیست، مسأله جمعی است. من فکر می‌کنم یکی از زیباترین چیزهایی که خود امام موسی صدر آن را احیا می‌کند، مسأله دین و مفهوم دین و چگونه دیندار بودن است. شما نمی‌توانید بگوئید خداوندی که ما به آن ایمان داریم، عزیز است و عزت دارد، اما مسلمین در فلاکت زندگی کنند و همه به آنان مسلط باشند؛ یعنی اقتصاد آنان وابسته باشد، سیاستشان یک سیاست شکسته و در هم باشد، فرهنگ آنان یک فرهنگ منحط و جاهلی باشد و یا فرهنگ وارداتی باشد که نمی‌تواند در این عرصه تولیدی داشته باشد. ما باید با فرهنگ‌های دیگر معامله و داد و ستد داشته باشیم. ما می‌گوییم اسلام پیشرفته‌ترین مکتب دینی است؛ ولی در عمل کجا هستیم؟ تولید نداریم و مواد خام ما را می‌برند؛ نه فقط ایران، در کل جهان اسلام مواد خام را می‌برند. یک زمان اسرائیلی‌ها می‌بردند، یک زمان آمریکایی‌ها، و یک زمان فرانسوی‌ها در الجزایر و تونس و حالا هم چینی‌ها و هندی‌ها. فرقی نمی‌کند. من فکر می‌کنم این مسأله بر گستره مسأله دیندار بودن تکیه دارد. دیندار بودن فقط مسجد و محراب نیست و باید مفهوم گسترده‌تری داشته باشد.

**اما این اندازه برای اینکه بگوییم امام صدر این مفهوم را احیا کرد و یا حتی تعریف نوینی از آن ارائه داد کافی نیست.**

ببینید، چیزی که من توضیح دادم جنبه عملی و یا اثر آن نگاه تئوریک امام موسی صدر است. اگر بخواهم معنای جدید امام صدر از دین‌ورزی را متذکر شوم شما را به میثاق امل ارجاع می‌دهم. امام صدر در آنجا می‌گوید «ایمان به انسان و خدمت به او» بعد زمینه ایمان به خداست. این تعریف از ایمان قبلاً دیده نشده. در واقع «انسان» برای امام صدر بسیار مهم است. اصولاً نگاه امام موسی صدر به انسان و توجه او به کرامت انسانی در دین‌ورزی او کاملاً مشهود است. او به انسان بدون توجه به دین و آیین و مذهب او نگاه می‌کند. ثمره این نگاه آن چیزی است که در پاسخ قبلی گفتم؛ یعنی چنین کسی دیگر نمی‌تواند رنج انسان‌ها را ببیند و در نتیجه مجبور است وارد اجتماع شود. مجبور است با دشمن نژاد پرست بستیزد چرا که نژادپرستی ناقض اصول اولیه انسانی است.

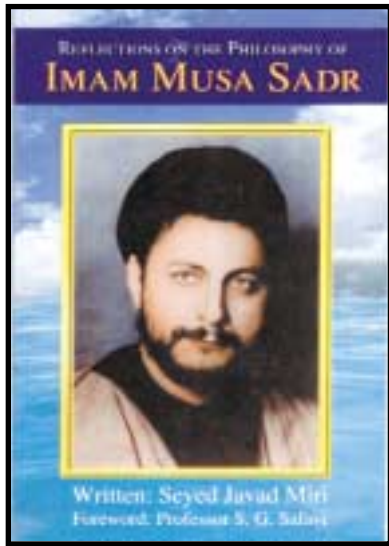
**آیا به مفهوم دیگری نیز می‌توانید اشاره کنید که امام موسی صدر به نوعی آن را احیا کرده باشد؟**

می‌توانم به مفهوم عبادت هم اشاره کنم. نگاه امام صدر به عبادت و معنای او از عبودیت بسیار جالب است. برای تشریح مطلب می‌توان به مقاله «عبادت و عبودیت» در کتاب ادیان در خدمت انسان مراجعه کرد. در آنجا امام صدر با ریشه‌یابی لغت عبودیت و عبادت حتی در زبان‌های انگلیسی و فرانسوی توضیح می‌دهد که عبودیت اصلاً به معنای «بندگی» نیست، بلکه عین آزادی است. به هر حال شاید با کمی جستجو و تأمل بتوان موارد دیگری هم بر شمرد.

**چیزی که شما فرمودید کاملاً در زندگی امام موسی صدر دیده می‌شود. او کسی نبود که در**

خانه بنشیند و از این مفاهیم صحبت کند. خودش آستین‌ها را بالا می‌زند و مثلاً به کلیسا می‌رود، پیش اهل سنت می‌رود، به شیخ حسن خالد نامه می‌نویسد، به روستایی می‌رود و دعوی مسیحیان را فیصله می‌دهد. این فعالیت‌ها شخصیت ایشان را برای همه مجسم می‌کند. امام موسی صدر در سخنرانی‌ای در مورد امام علی<sup>ع</sup> عبارت‌های درس‌آموزی دارد. می‌گوید ما چطور می‌توانیم پیروان حضرت علی باشیم اما در پلیدی زندگی کنیم؟ چطور می‌توانیم پیروان حضرت علی باشیم، اما عقب‌مانده باشیم؟ اگر کسی بخواهد حضرت علی را بشناسد به ما نگاه می‌کند...

بله، این واقعیتی است. در کتابم به عنوان خاتمه در پیامی به جوان مسلمان گفته‌ام که ما می‌توانیم بگوییم یاسپرس خطا کرده است و نسبت به اسلام و مسلمین پیغمبر دچار اشتباه شده است؛ اما اگر عمیق‌تر نگاه کنیم، می‌بینیم. این مسأله تقصیر ماست. ما چه قدر توانسته‌ایم پیامبر را از لحاظ فکری و فرهنگی معرفی کنیم؟ چه قدر توانسته‌ایم افکار اسلامی دینی را انتشار



## زیباترین چیزهایی که خود امام موسی صدر آن را احیا می‌کند، مسأله دین و مفهوم دین و چگونه دیندار بودن است

دهیم؟ آن هم در چهل یا پنجاه سال پیش که یاسپرس این کتاب را نوشته است؟ شاید وضع تا اندازه‌ای فرق کرده باشد؛ اما وقتی نگاه می‌کنیم در آن زمان نیمی از جهان اسلام زیر سیطره انگلیس و فرانسه و روسیه و چین بوده است.

خوب این چه تمدنی است و ما چه انتظاری باید داشته باشیم؟ وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم جرم ما مسلمانان فقط متوجه ما نیست، حتی دیگران را هم به خطا می‌اندازد. ما اصرار داریم که مسلمانان، وقتی دیگران به ما نگاه می‌کنند، می‌بینند سیاستمدار درست نیست، بیشتر کشورهای اسلامی مستبد هستند. چیزی که در کشورهای اروپائی و آمریکایی مهم است، مسئله سیاست و حقوق شهروندی است و ما در این اولین پله مردود هستیم. من فکر می‌کنم مسأله‌ای که امام موسی صدر به آن توجه می‌کند، سیره شخصی خودشان است. ممکن است ما حرف‌های خوبی بزنیم اما در عمل و در عالم خارج عکس گفته‌هایمان عمل می‌کنیم. اما به راستی که امام

صدر در حرف و عمل دوگانه نبود. سؤالی که در مورد شخصیت‌های مختلف مطرح می‌شود، این است که آن آدم سنتی یا نوگراست. به لحاظ تئوریک کسانی هستند که آنان را روشنفکر دینی می‌خوانیم. صرف نظر از اینکه این ترکیب پارادوکس دارد یا ندارد، به نظر شما امام موسی صدر، نوگراست و یا سنتی؟

من فکر می‌کنم این جفاست که بگوییم ایشان نوگراست و یا سنتی. من فکر می‌کنم ایشان شخصیتی است که پارامترهای زمان و مکان را در نظر دارد. این مسئله به همان مسأله اجتهاد اشاره دارد. با این نگاه به سنت نظر دارد و یا حتی با این دید سنت را احیا می‌کند و به آن زندگی می‌بخشد. چگونه این کار را می‌کند؟

به سنت نگاه می‌کند و از درون سنت مفاهیمی بیرون می‌کشد که در زندگی امروز قابل ارائه باشد و مسائل امروز مسلمانان را با آن مفاهیم حل می‌کند. این طور نیست که بگوییم ایشان فقط سنت‌گرا است و به مسائل جدید توجه ندارد و یا نوگراست و به مفاهیم سنت توجه ندارد. این بحث مدرنیسم و سنت‌گرایی بحثی است که در جوامع آکادمیک امروز خیلی مطرح است. به طور مثال از سنت‌گرایان می‌توانیم از شوان یا همان شیخ عیسی و یا مارتین لینگر که معروف به شیخ ابوبکر سراج‌الدین است و یا تیتوس بوخارت که معروف به شیخ ابراهیم است و یا حتی سید حسین نصر نام ببریم. اگر بگوییم اینها سنت‌گرا هستند باید اذعان کنیم که امام موسی صدر از نظر متافیزیکی مانند این نحله فکر می‌کند و یا از نظر بحث‌های شناخت، شاید امام موسی صدر به این حکمت تعلق داشته باشد. ولی شاخصه‌ای که اینها دارند این است که اصلاً به مسائل سیاسی توجهی نمی‌کنند. اگر کتاب‌های این افراد را ببینید، مشاهده می‌کنید که امام موسی صدر درست به عکس اینها عمل کرده است. دقیقاً در وسط جامعه، نه فقط در وسط جامعه، درست در متن حوادث و طوفان‌هاست؛ ولی شما اگر زندگی شیخ عیسی و یا دیگران را نگاه کنید، این مسئله را نمی‌بینید. می‌خواهم بگویم اصلاً ایشان این مرزها را شکسته است چون اگر سنت، سنت و سیره پیغمبر باشد، باید درست در متن جامعه باشی و در محراب هم باشی و در شب باید زار بزنی و در روز وسط کارزار باشی. از نظر آکادمیک برای خیلی‌ها مهم است که درباره‌شان بگوییم نوگرا هستند؛ ولی من فکر می‌کنم که ایشان سنتی‌ای هستند که دقیقاً در متن جامعه مدرن کار می‌کنند.

**در پایان اگر نکته‌ای مانده است، لطفاً بفرمایید؟**

چیزی که من در کارهای امام موسی صدر دیده‌ام، نظم و تشکیلات و کار گروهی است. چرا ایشان جنبش امل را تأسیس کرد؟ ایشان می‌توانست قائم به فرد باشد، اما کاری که ایشان در لبنان انجام داد این بود که نشان داد تشکیلات نباید قائم به فرد شود. اگر قائم به فرد بود با ربودن و اسارت یا شهادت امام موسی صدر همه چیز از بین می‌رفت و لبنان به حالت قبل باز می‌گشت، ولی ایشان مسائل را طوری ترتیب داد که قائم به فرد نباشد؛ یعنی اگر امام موسی صدر رفت، کس دیگری نتواند کار را ادامه بدهد. ممکن است که نتوانند به قدرت خود امام صدر این کار را بکنند، اما تشکیلات را حفظ خواهند کرد.

ما باید با نظم و برنامه ریزی، اول اندیشه امام موسی صدر را در ایران مطرح کنیم، هم در مجامع آکادمیک و هم در اذهان مردم. باید نشان دهیم که امام موسی صدر فقط یک روحانی نبود، امام موسی صدر یک اندیشمندی بود که دارای شاخصه‌های فکری خاص خود بود. باید در جهان اسلام با متفکرین شیعه و سنی و افراد مختلف ارتباط و در تعامل باشیم. خود همین تعامل باعث می‌شود که این مسأله مطرح و سرانجام باعث تغییرات بنیادین در جوامع بشود.

## از نگاه یک دوست

# به همزیستی مسالمت آمیز ادیان معتقد بود



گفتند: «کاملاً آزاد هستی که مسائل را آن طور که صلاح می‌دانی، مطرح کنی.»  
وقتی از پله‌های مجلس [اعلا] پایین می‌رفتیم، دو نفر از اعضای شاخه سیاسی جنبش را دیدیم. امام لحظه‌ای ایستاد. آن دو پرسیدند: کجا می‌روید؟ امام گفت: سوار شوید!

وقتی به مقر ابوعمار [یاسر عرفات] رسیدیم، همه ابوات آنجا بودند و نخست‌وزیر صائب سلام نیز در میان آنها بود. بعد از سلام و احوالپرسی، همانطور که امام گفته بود، خواستم نظرم را برای حاضران بازگو کنم. این بود که رو به ابوعمار کردم و گفتم: «ابوعمار! راه آزادی فلسطین از جونیبه نمی‌گذرد. این حرف‌ها بسیار خطرناک و اشتباه است و نباید در قبال آن سکوت کنیم.»

وقتی حرفم به اینجا رسید عده‌ای می‌خواستند اعتراض کنند، ولی امام آنها را از این کار بازداشت و من حرف‌هایم را به پایان بردم و درباره شیوه‌ای که در لبنان به عنوان یک کشور نمونه (از لحاظ همزیستی ادیان) پیاده کرده و آن را همچون اسلامی در برابر حامیان اسرائیل به کار گرفته بودیم، سخن گفتم. خاطره‌ای هم از سخنرانی [اسحاق] را بین در زمانی که بعد از جنگ ۱۹۶۷ م سفیر اسرائیل در واشنگتن (آمریکا) بود، ذکر کردم. آن روز وقتی در واشنگتن محل سخنرانی را بین رفتیم، دیدم که سالن سخنرانی به دو قسمت تقسیم شده بود، در بخشی از آن، حامیان و موافقان اسرائیل حضور داشتند و در بخش دیگر، عرب‌ها و دیگر مخالفان اسرائیل. یکی از اندیشمندان عرب حاضر در جلسه، در مخالفت با اسرائیل، روبه رابین کرد و گفت: «شما نفونازی هستید. سرزمین فلسطین را غضب کرده‌اید و فلسطینی‌ها را بیچاره و آواره کرده‌اید...»

از طرف دیگر سالن، سر و صداهایی در مخالفت با این گفته‌ها بلند شد و عده‌ای سعی کردند که آن شخص عرب زبان را ساکت کنند، اما رابین آنها را آرام کرد و از آن شخص پرسید: اهل کجایی؟ آن شخص با افتخار گفت: عراقی هستم. رابین خندید و به حاضران گفت: «حالا که در کشور خودش نمی‌تواند نفس بکشد، بگذارید لااقل اینجا راحت تنفس کند.»

با این جمله، صدای خنده حاضران سالن را پر کرد. بعد از آن مرد عراقی، چند نفر دیگر از چند کشور عربی صحبت کردند و همان پاسخ را دریافت نمودند. سپس یکی از دوستان که اهل بقاع غربی بود و دکتر فیزی غریب نام داشت هم سخن گفت و تقریباً همان حرف‌ها را تکرار کرد و یک جمله بسیار تند هم به آن افزود و گفت: «تقریباً تاریخ و جامعه جهانی بر شما و بر صهیونیست‌ها، رابین این بار هم سعی کرد با او مثل دیگران رفتار کند. از او پرسید: اهل کجایی؟ گفت: لبنانی‌ام. این بار رابین کمی مکث کرد و گفت: «تو می‌توانی همان حرف‌هایی را که اینجا می‌زنی، در لبنان هم بگویی. من آماده‌ام که با تو درباره سخنان بحث و مناظره کنم.» و اینجا بود که بحث و جدال سخت آغاز شد.

من هم در سخنانم خطاب به رابین گفتم: «چرا مثل ما رفتار نمی‌کنید؟ در لبنان، مسلمانان و مسیحیان و یهودیان در کنار هم زندگی می‌کنند. چرا نژادپرستی را قانون و سیاست و سرلوحه خود قرار داده‌اید...؟»

[پس از ذکر این خاطره، به ابوعمار گفتم: ابوعمار! ترکیب جمعیتی لبنان، بهترین گواه و شاهد در دفاع از مسأله فلسطین و قضایای جهان عرب است. همانطور که به خاطر دارید، جمال عبدالناصر پس از جنگ ۱۹۶۷ م از شارل حلو، رئیس جمهور لبنان خواست که لبنانیان مقیم خارج از لبنان را برای



برای حمله به لبنان به آنها هشدار دادیم. پس از آن که در ۱۰ مارس ۱۹۷۸ م به دیدار مفتی اعظم لبنان رفتیم، روزنامه النهار در گزارشی پیرامون آن دیدارها از قول من چنین آورده بود:

«امام صدر اکنون برای آگاهی از اوضاع لبنانیان مقیم آفریقا، به این قاره سفر کرده‌اند تا آنها را به پیوند عمیق تر و ارتباط نزدیک تر با وطن خود فرا بخوانند. من نیز به فرمان امام صدر و به اتفاق برادرانم، جناب شیخ محمد یعقوب و جناب استاد نبیه بری، به دیدار مفتی اعظم لبنان، جناب شیخ حسن خالد رفتیم تا ایشان را از اوضاع جنوب و از مشکلات اهالی جنوب آگاه کنیم. وطنی که تا مرزهای جنوبی‌اش امتداد نیافته باشد، در واقع وطنی بدون مرز است. مرزهای وطن ما سمبل حاکمیت ملی ما هستند و خاک جنوب، خاک همه لبنان است و حفظ و حراست آن وظیفه تمامی لبنانیان مخلص است و هیچ تفاوتی بین آنها وجود ندارد. جناب شیخ [حسن خالد] در مورد مسأله جنوب کاملاً همکاری و همفکری فرمودند و عالیجناب اسقف اعظم مارونی هم ابراز همدردی کردند و احساس می‌کنیم که این دو بزرگوار، دغدغه‌ها و رنج‌های جنوب را در دل‌ها خویش نهفته دارند. بر مبنای چنین نگرشی که جنوب را عامل وفاق ملی ما می‌داند، شاهد هستیم که همفکری و غیرت لبنانی‌ها، به آنان وحدت کلمه و صلابتی ملی بخشیده است که می‌تواند هر خطری را که جنوب را تهدید کرده، دفع نماید. اینجا است که ابعاد و اهمیت نشست‌های معنوی آشکار می‌گردد و بر پای چینی جلساتی، اهل لبنان را بار دیگر نسبت به میهن خود وفادار و اخلاص‌مند خواهد کرد و جنوب را به اهل آن باز خواهد گردانید.»

در پایان این مرحله، ارتباط و تماس خود را با رهبران روحانی و مذهبی لبنان ادامه خواهیم داد و رئیس جمهور، [الیاس] سرکیس را از نتایج تماس‌های خود باخبر خواهیم کرد. همچنین با حضرت امام صدر به طور پیوسته در ارتباط هستیم و ضمن آگاه کردن ایشان از نتایج تلاش‌های خود، از راهنمایی‌های ایشان بهره‌مند می‌شویم.»

امام پس از بازگشت به لبنان از من خواستند که همراه ایشان به دیدار ابوعمار و یاران او بروم و به من

مسلمان ناعادل است.

امام صدر تلاش‌های بسیاری برای جلوگیری از جنگ‌های داخلی لبنان انجام دادند که از جمله آنها، تحصن مشهور امام بود. امام در این زمینه لحظه‌ای درنگ و تأمل نکرد. ایشان هم در داخل لبنان و هم در سطح کشورهای عربی برای رسیدن به این هدف تلاش کرد. امام همواره نسبت به وقوع جنگ داخلی هشدار می‌دادند و طرفین را از وارد شدن به آن باز می‌داشتند. یادم هست که یک بار در جلسه «انجمن نجات» [هیئة الانقاذ] که برای جلوگیری از جنگ داخلی و ویرانی کشور تشکیل شده بود، شرکت داشتم. دقیقاً به یاد ندارم که چه کسانی در جلسه آن روز حاضر بودند، اما حضور برخی از آنها همچون شارل مالک، ادوارد حنین، سلیم حیدر و چند نفر دیگر را خوب به خاطر دارم. البته تعداد حاضران از ده نفر بیشتر نبود. آنها نظریات و دغدغه‌های خود را بیان کردند و پس از آن که همه سخن گفتند، امام صحبت کرد. سخنانش از هشدار آکنده بود. یکی از رساترین جملاتی که آن روز بیان کردند، چنین بود: «لبنانی‌ها در تدوین قانون اساسی برخی از کشورهای عربی دخیل بوده‌اند و می‌ترسم روزی فرا رسد که آن [سران کشورهای عربی] برای تدوین قانون اساسی لبنان اقدام کنند.»

حالا می‌فهمم که نگرش امام تا چه اندازه درست و صحیح بود و دغدغه‌هایش چقدر به جا و لازم بود. همان دغدغه‌ها موجب شد که مسأله لبنان را در اندیشه و جان خود جای دهد و در جستجوی راه‌حلی برای آن، به چندین کشور عربی مسافرت کند. در یکی از سفرها، زمانی که در پاریس توقف کرده بود، از آنجا با من تماس گرفت و از من خواست که به همراه چند نفر از همکاران عضو جنبش، به دیدار عده‌ای از سران لبنان بروم. رئیس جمهور الیاس سرکیس، اسقف اعظم، مفتی لبنان و نخست‌وزیر، از جمله آن افراد بودند. من هم بی‌درنگ با دو تن از همکاران تماس گرفتم و به مجلس اعلا هم زنگ زدم تا قرار ملاقات‌ها را هماهنگ کنند. در آن دیدارها وظایف خود را به انجام رساندیم و نگرانی‌های امام را هم مطرح کردیم. در مورد انحراف برخی از رهبران و اهداف توسعه طلبانه اسرائیل و تعمیم اسرائیلی‌ها

مدتی پیش خاطرات دکتر حسین کنعان، نماینده سابق پارلمان لبنان و از همراهان و نزدیکان امام صدر با عنوان «موسی الصدر، قدر و دور» به زبان عربی منتشر شد و مورد استقبال علاقه‌مندان قرار گرفت. این کتاب متن مصاحبه‌ای با مولف پیرامون سال‌های همراهی و مصاحبت با امام صدر است و بیش از آن که بیان زندگی‌نامه و تحلیل ابعاد شخصیت امام باشد؛ ذکر وقایع، رویدادها و خاطراتی از روزهای همراهی با رهبر بزرگ لبنان است. متن پیش رو، بخشی از ترجمه اثر مورد اشاره (در دست چاپ) توسط مهدی سردمی است که به موضوع ورود امام موسی صدر به صحنه سیاسی لبنان و مواجهه جریان‌های فرهنگی، سیاسی و دینی این کشور با ایشان اختصاص دارد.

ایشان می‌خواستند گفتگوی صادقانه و موضوعی میان بزرگان ادیان گوناگون انجام شود تا دین‌ها به هم نزدیک گردند، زیرا به عقیده ایشان، ادیان در اصل یکی بوده‌اند، اما سیاست بازی‌ها موجب شده است که اندیشه واحد و هدف واحد فاصله بگیرند. هدف امام آن بود که هر انسانی در همه عرصه‌ها با دیگری به گفتگو بنشیند، و ایشان برای حمایت از این گفتگوها، حتی در برابر تشکیلات و دستگاه‌های امنیتی موضع گیری می‌کردند و هرگاه این تشکیلات از نقش و وظیفه قانونی خود فراتر می‌رفتند، با کمک قانون - که همه مردم در تصویب آن نقش داشته‌اند - در برابر آنها می‌ایستادند.

هدف ایشان از گفتگو موضوعی و سازنده آن بود که ارزش‌های جامعه مدنی را در لبنان ارتقا دهند و با فساد سیاسی مبارزه کنند، زیرا این نوع فساد موجب پیدایش مفاسد اقتصادی و اجتماعی نیز خواهد شد و حکومتی که با اجبار و زور حاکم شده باشد، شهروندان خود را به زبانی جز سرکوب و ظلم خطاب نخواهد کرد، از این رو امام عقیده داشتند که سازماندهی تشکیلاتی تنها راه جلوگیری از رفتارهای نادرست این حکومتها است. در گفتگو نیز نباید به حریم آزادی دیگران تجاوز شود و یا در حرکت آنان در مسیر آزادی‌های عمومی و آزادی بیان، خللی وارد شود. باید به این حقیقت اذعان کنیم که جامعه سیاسی و جامعه دینی به همه تعلق دارد، اما جامعه دینی تنها از آن اهل دین است. مسأله شورا نیز در اسلام مطرح شده تا انسان بتواند با حکومت و با دیگر انسان‌ها برای رسیدن به حکومتی عادلانه، گفتگو کند، زیرا حاکم عادل نامسلمان بهتر از حاکم

**امام صدر  
تلاش‌های بسیاری  
برای جلوگیری از جنگ‌های  
داخلی لبنان انجام داد که  
از جمله آنها، تحصن مشهور  
امام بود. امام  
در این زمینه لحظه‌ای  
درنگ و تأمل نکرد**



بود که آزادی فلسطین [از چنگال اسرائیل] و آزادی لبنان از دست کسانی که آنان را مزدور می‌نامید، به یک اندازه اهمیت دارند.



امام صدر تلاش می‌کرد تا این گفتمان را غربال کند و آن را از ذهن‌ها بزداید، زیرا نگران بود که عناصر و عوامل متعددی وارد عرصه شوند. امام عقیده داشت که زمینه‌سازی برای انقلاب و تحول در ایران پدید خواهد آمد. امام هر وقت با ابوعمار دیدار داشتند، قانون شکنی‌ها و تجاوزهای فلسطینی‌ها به جنوب را به او گوشزد می‌کرد و عدم پایبندی برخی از آنان به اصول اخلاقی را هم متذکر می‌شد. ابوعمار هم به نوبه خود تا حدودی با امام همدردی می‌کرد و گلايه‌ها را می‌پذیرفت و قول می‌داد که به این مسأله رسیدگی و خطاکاران را مجازات کند، اما چنین اتفاقی هیچ‌گاه رخ نداد. به نظر می‌رسید که ابوعمار بر همه گروه‌های فلسطینی به طور کامل احاطه نداشت. امام صدر از شکایت‌های که همه روزه از سوی اهالی جنوب مطرح می‌شد، بسیار رنج می‌کشید و دل ایشان از این که چنین اعمالی تحت عنوان مقدس‌ترین مسأله تاریخ صورت می‌گیرد، به درد می‌آمد. ایشان خطاب به مقاومت فرمودند: «من با همه توان از مقاومت، حمایت می‌کنم و با عبا و عامه‌ام، عرق مبارزان را خشک می‌کنم، اما در عین حال اجازه نمی‌دهم کسی به اهالی جنوب ستم روا دارد و آنان را خوار و حقیر کند. ایجاد شکاف میان مقاومت و اهالی جنوب، به نفع هیچ کس نیست؛ نه به نفع مقاومت و نه به سود مخلصان و پاک نیتان.

### هدف ایشان از گفتگو موضوعی و سازنده آن بود که با فساد سیاسی در لبنان مبارزه کنند، زیرا معتقد بود این نوع فساد موجب پیدایش مفاصد اقتصادی و اجتماعی نیز خواهد شد و حکومتی که با اجبار و زور حاکم شده باشد، شهروندان خود را به زبانی جز سرکوب و ظلم خطاب نخواهد کرد



حمایت قضایای عربی تشویق کند.» در آن جلسه احساس کردم که [نخست وزیر] صائب سلام با گفته‌های من کاملاً موافق است و حرف‌هایم را تأیید و تمجید می‌کند. جلسه حدود ۳ ساعت ادامه داشت و در آن مدت، بحث و جدال شدیدی هم پیش آمد. لحن ابویاد و ابوعمار از دیگر رهبران فلسطینی حاضر در جلسه، نرم‌تر و آرام‌تر بود. از همه تندتر و خشن‌تر هم شخصی به نام ابوصالح بود که نظرات و عقاید افراطی داشت و معتقد بود که لبنان باید «هانوی» مقاومت باشد. آنجا بود که ابوعمار به امام صدر قول داد که آنها (فلسطینی‌ها) برای اجرای حرف‌های من تلاش می‌کنند و لبنان نمونه را به وضع سابق آن باز می‌گردانند. همچنین ابوعمار از امام صدر خواست که نزد حافظ اسد وساطت کند تا نیروهای سوریه وارد لبنان نشوند. وقتی سخن او به اینجا رسید، من وارد بحث شدم و به ابوعمار گفتم: «می‌خواهید بعد از ویرانی بصره، لبنان را به وضع سابقش بازگردانید؟» صائب سلام گفت: «حضرت امام! ابوعمار کمی فرصت می‌خواهد تا ما را در توقف خونریزی‌ها یاری کند. من از شما خواهش می‌کنم هر چه زودتر با رئیس‌جمهور سوریه، حافظ اسد دیدار کنید و به ابوعمار هم فرصت بدهید.

امام صدر پاسخ داد: «جناب نخست وزیر! طوری با من سخن می‌گویید که گویی من جامعه جهانی هستم و ورود یا عدم ورود ارتش سوریه، در گرو یک اشاره من است! این مسأله بسیار مهم و بزرگ شده، زیرا اشتباهات بزرگی صورت گرفته است. همه ما باید همفکری و همکاری کنیم و برای کاستن از خسارت‌ها تلاش نماییم. این اشتباهات که عمداً یا سهواً به وقوع پیوسته، از سوی عده‌ای مورد سوءاستفاده قرار گرفته و در روند رویدادها تأثیر منفی گذاشته است. ورود ارتش سوریه هم بخشی از این سریال دنباله‌دار است. در هر حال من در اسرع وقت با حافظ اسد در این باره مذاکره می‌کنم.» امام صدر به دمشق رفت و خواستار ملاقات با حافظ اسد شد. یادم هست که جلسه دیر وقت آغاز شد و خیلی هم به طول انجامید و امام به قدری از ابوعمار جانبداری کرد که روزنامه‌ها نوشتند: حافظ اسد در جلسه به امام گفت: «ابوعمار نمی‌توانست وکیلی پیدا کند که مثل شما این همه از او دفاع و حمایت نماید.»

امام هم پس از آن ملاقات چنین گفت: «ورود سوریه به لبنان، برای حفظ حاکمیت و استقلال لبنان است و ارتش سوریه در مرز امنیت فلسطین متوقف خواهد شد.»

آن روز، عده‌ای از مغرضان یا مزدوران آمدند و از امام پرسیدند: منظورتان از «مرز امنیت فلسطین» چیست؟ امام لیخندی زد و گفتند: «از همان کسانی که شما را فرستاده‌اند، پرسیدید!» ایشان همان روز به ابوعمار هم گفتند: قضیه فلسطین در نزد رهبران سوریه از مقدسات به شمار می‌آید و مرز امنیت فلسطین همان مسأله فلسطین است، اما حفظ حاکمیت و استقلال لبنان نیز شعاری است که رهبران سوریه سر می‌دهند و در این زمینه ما با آنان موافق هستیم.

چنان که می‌بینیم، امام تلاش می‌کرد که به طرق مختلف، مانع از آغاز جنگ‌های داخلی شود، اما می‌دانید چه وقت؟! زمانی که فلسطینی‌ها و کمونیست‌ها به عیظوره رسیده بودند و دائماً اعلام می‌کردند که چونیه هم طرف چند روز سقوط خواهد کرد. عرصه لبنان شاهد درگیری‌های شدید و خونبازی بود، یعنی کار از کار گذشته بود و ابوعمار اعتراف می‌کرد در حق لبنان - که بیش از هر کشور عربی دیگر مقاومت را در آغوش خود پرورش داده بود - خطاهای بسیار صورت گرفته است.

در آن دوره، جنبش ملی احساس می‌کرد که حوزه عملکردش حد و مرزی ندارد و می‌تواند در همه زمینه‌ها دخالت کند و ابوعمار با این جنبش همکاری مطلق و بی‌قید و شرط داشت. جنبش ملی بر این باور

لیخند اهالی جنوب، نشانه عافیت و خرسندی همه مبارزان و مجاهدان است، اما با تجاوزها و حرمت شکنی‌هایی که برخی گروه‌های فلسطینی به تحریک شماری از احزاب چپ‌گرا و جنبش به اصطلاح ملی انجام می‌شود، آیا ممکن است لیخندی بر لب اهل جنوب بنشیند؟ در واقع امام در موضع دشوار و بسیار حساسی قرار گرفته بودند، زیرا حد فاصل دو مسأله مهم و اساسی قرار داشتند که هر یک از آنها، ویژگی‌ها و شرایط خاص خود را داشت. یکی مسأله جنوب لبنان که باید امن و آرام و پاک باقی می‌ماند تا مهد حقیقی مقاومت باشد. اما تجاوزها موجب شده بود که اهل جنوب نسبت به مقاومت موضع منفی اتخاذ کنند و امام صدر را از ادامه این روند خشنود نبود. مسأله دوم، قضیه فلسطین و حقوق ملت فلسطین در داخل و خارج مرزها بود که در واقع مقدس‌ترین مسأله عصر حاضر به شمار می‌رود. برخی احزاب جنوب، با اتخاذ این سیاست‌ها می‌خواستند مردم را از امام دور کنند و یا امام را از دولت سوریه روی گردان نمایند و ایشان را به جنبش به اصطلاح ملی پیوند دهند. اما باورها و اصول امام دگرگون نشد و برخی رفتارهای ناشایست موجب نگردید که ایشان از اصول و مبانی خود و از حمایت قضیه فلسطین عدول کند. ایشان، احزاب را در این زمینه مقصر می‌دانستند و نه شرافتمندان عضو مقاومت فلسطین را. در عین حال ایشان نقش سوریه را که بخشی از نیروی «سیر عربی» بود، نادیده نمی‌گرفتند و معتقد بودند که سوریه، ضامن امنیت مقاومت و حافظ حاکمیت و استقلال لبنان است. امام در نامه‌ای که پیرامون رویدادهای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به من نوشتند، موضع خود را در مورد وقایع چنین بیان کردند:

«برادر دکتر حسین [کنعان]»

علی‌رغم همه این فشارها، هنوز هم خود را حامی مقاومت فلسطین دانسته و می‌دانیم و بر این باوریم که احزاب تلاش می‌کنند با سوءاستفاده از شرایط دشوار، ما را به دشمن مقاومت تبدیل کنند، ولی ما چنین اجازه‌ای به آنها نخواهیم داد، زیرا ما به حکم ایمان راسخ خود، مقاومت را مورد حمایت قرار داده‌ایم و تاریخ ما چنین اقتضا می‌کند، از این رو هر چه را که از مقاومت - و نه از سوی احزاب - به ما رسد، بر می‌تابیم و تلاش می‌کنیم رهبران خطاکار آن را به راه صواب بازگردانیم.

از این رو، برای وارد کردن فشار به احزاب در سراسر بقاع، به ویژه در بعلبک، و به منظور حمایت از مقاومت، موضع خود را چنین بیان می‌داریم:

«مسئولیت تمامی فشارهایی که بر ما وارد می‌شود و مسؤولیت سوق دادن برخی سران مقاومت به سوی اتخاذ مواضع غیر دوستانه و ایجاد چالش میان مقاومت و دولت سوریه را متوجه احزاب می‌دانیم.

در عمل نیز من تلاش کردم و دریافتم که سوریه‌ها از ایجاد چالش اجتناب می‌کنند پذیرش حرکت نیروهای نظامی [سوریه به سوی لبنان] و اقدام کشورهای عربی نیز برخاسته از همین برداشت است. سوریه اکنون درصدد است که همه کشورهای عربی و همه دوستان را وارد ماجرا کند تا برای همگان آشکار شود که توطئه طراحی شده توسط احزاب راست‌گرا، اکنون توسط احزاب چپ‌گرا در حال پیگیری و اجرا می‌باشد و از کوچکترین اهداف این توطئه، تجزیه لبنان و سرکوب مقاومت و سوریه و اشغال جنوب لبنان است. در ادامه، احزاب بر این مناطق مسلمان نشین بر جنوب، پایتخت، بقاع و شمال احاطه خواهند یافت. از این رو ما تلاش کرده‌ایم که میان سوریه و مقاومت، بهترین روابط برادرانه را حاکم کنیم و تا آخر نیز در این راه تلاش خواهیم کرد و دوست و یاور هر دو خواهیم بود، چه بخواهند و چه نخواهند. ما در برابر هیچ گونه فشار و چانه زنی تسلیم نخواهیم شد.

به امید دیدار  
موسی صدر - ۱۹۶۸/۸۶ م

گفت و گو با دکتر صادق طباطبایی در سی و یکمین سالگرد ربوده شدن امام موسی صدر

# مخالف را حذف نمی‌کرد



## مهديه پاليزبان

دکتر سید صادق طباطبایی رابطه مستمری با امام موسی صدر داشت. این پیوند دائمی علاوه بر نسبت خویشاوندی، از عقاید نزدیک سیاسی آنها نیز ناشی می‌شد. او زمانی که در آلمان تحصیل می‌کرد همواره با «آقای صدر» ارتباط داشت. طبعاً این تعامل برای بسیاری ایجاد انگیزه می‌کند تا برای بیشتر دانستن در مورد امام موسی صدر با او گفتگو کنند. صحبت درباره «آقای صدر» از کارهایی است که دکتر طباطبایی همیشه برای آن وقت دارد، حتی اگر یک روز قبل از سفرش باشد.

درباره ویژگی‌های خاص امام موسی صدر صحبت کنید.

قسمت زیادی از این ویژگی‌ها به روحیات فردی برمی‌گردد که قسمتی از آن ارثی و بخشی اکتسابی است. یکی از ویژگی‌های سلوک مردمی ایشان این بود که هیچگاه خودش را در مقابل کسی برتر نمی‌دید. حتی وقتی بحث‌های عقیدتی با دانشجویان در انجمن اسلامی داشتند، احساس می‌کردیم خودشان را هم سطح دانشجویان قرار می‌دهند. منتها ایشان مطلب را بشکلی منتقل می‌کردند که در ذهن طرف مقابل ایجاد سوال شود و بیندیشد. نکته دیگر این است که آقای صدر مجال می‌دادند که فرد براحتی با ایشان مخالفت کند. در واقع روحیه تواضع در ایشان بسیار برجسته بود. سعه صدر بسیار بالا و تحمل از ویژگی‌های ایشان بود. اصلاً انگار ایشان بدگویی‌ها را نمی‌شنیدند. ایشان حتی با بچه‌ها هم‌کلام می‌شدند تا از آنان اظهار نظر بشنوند و تذکر بدهند. رفتارشان حتماً یک یا دو جمله آموزنده داشت.

نکته دیگر اینکه ایشان نسبت به هیچ امری تعصب نداشت. یعنی سماجت و یکدندگی روی عقیده نداشتند. البته به چیزی که عقیده داشتند پایبند بودند. اما وقتی که در معرض مخالفت قرار می‌گرفتند بگونه‌ای عمل می‌کردند که تحمیل عقیده‌ای از سوی ایشان صورت نگیرد.

امام صدر به گستردگی طیف دانش معتقد بودند و دانش‌های مختلف را در هم موثر می‌دانستند. این بخش‌ها اکتسابی است و به حوزه مطالعاتی ایشان برمی‌گردد. تسلط ایشان به قرآن بسیار عجیب است. آیات قرآن را بسیار بجا استفاده می‌کردند. همین تسلط را در تورات، انجیل، زبور و کتاب‌های دیگر هم می‌بینیم. افق گسترده تفکرشان هم امری اکتسابی است.

رفتار ایشان در اجتماع بگونه‌ای بود که همواره از پشتوانه مردمی برخوردار بود. این نکته را در گفتگوی آخرشان قبل از عزیمت از نجف به پسرعمویشان، محمدباقر صدر گفتند که «ما باید راه ناتمام سیدجمال را ادامه بدهیم. اما خطای سید جمال را تکرار نکنیم. سیدجمال می‌خواست با اصلاح سران مشکلات را حل کند. ما باید با مردم شروع کنیم. دست مردم را بگیریم و قدم به قدم بالا بیاوریم و به میزانی که

بالا می‌آیند، اعمال قدرت کنیم. وقتی مردم را به این سطح رساندید خودشان پشتوانه قدرت می‌شوند و سران ناچار به تمکین می‌شوند.» خود ایشان با همین مینا از پایین شروع کرد. اما بر خلاف تصور دیگران که زمان بسیار زیادی را برای انجام اهدافشان در نظر می‌گرفتند، فعالیت‌های آقای صدر در عرض کمتر از ده سال جواب داد.

این پشتوانه مردمی به چه شکل ایجاد شد؟ نمونه‌ای از این فعالیت‌ها را ذکر کنید.

ایشان عقیده داشت اداره امور مردم باید توسط خودشان انجام شود. حتی برای مدیریت یک مجموعه باید از افراد همان مجموعه استفاده کرد. به همین دلیل وقتی می‌خواست براساس آرمان و هدفش موسسه‌ای تاسیس کند، قصد نداشتند خودشان مدیریت کنند. بنابراین باید مدیرانی برای اداره مجموعه تربیت می‌شدند. از زمانی که این طرح در ذهنشان بود عده‌ای را برای مدیریت آن انتخاب می‌کردند. مدت ۵-۶ ماه با این افراد مانوس می‌شد و در همین جهت با آنان گفت و گو می‌کرد و مثلاً پیگیر آخرین اطلاعات در زمینه مدیریت پزشکی بودند. این باعث می‌شد خود بخود افراد بدنبال این اطلاعات می‌رفتند و بعد از آنان نظر می‌خواست که ایده‌شان برای مدیریت چنین مجموعه‌ای چیست. در اینجا فرد ذهنش درگیر موضوع می‌شد. در نتیجه بعد از ۶ ماه افرادی تربیت می‌شدند که آرمان‌های ایشان ملکه ذهنشان شده بود. از این زمان به بعد افراد، مستقل بودند و مجموعه مورد نظر را اداره می‌کردند. هر چند

وقت یکبار هم، نه بعنوان گزارش کار، بلکه از کمبودها و نواقص سوال می‌کردند تا افراد خودشان وادار به عیب‌یابی شوند. به موازات آنان گروه دیگری را هم برای نظارت تربیت می‌کردند که مرتب با مسائل روز درگیر شوند تا بتوانند بعنوان راهنمایی و ارائه راهکار جدید فعالیت کنند. تا اگر روزی افراد قبلی رفتند، افراد جدیدی جایگزین شوند. اگر

عملکرد افراد خوب بود، موسسه دومی ایجاد می‌کردند و به این ترتیب شبکه گسترده‌ای از افراد شکل می‌گرفت. به این دلیل است که تشکیلات ایشان امروز قوی‌تر، مدرن‌تر و گسترده‌تر از زمان حضورشان فعالیت می‌کنند. مردم‌داری امام صدر که هدف نهایی‌شان بود با این شبکه و این کادرها تبلیغ و ترویج می‌شد.

زمانی که امام صدر وارد لبنان شد، از همان ابتدا ایده خاصی را مطرح کردند؟ از نامه‌ای که ایشان به یکی از بستگان



**ایشان عقیده داشت اداره امور مردم باید توسط خودشان انجام شود. حتی برای مدیریت یک مجموعه باید از افراد همان مجموعه استفاده کرد. به همین دلیل وقتی می‌خواست براساس آرمان و هدفش موسسه‌ای تاسیس کند، قصد نداشت خودش مدیریت کند. بنابراین باید مدیرانی برای اداره مجموعه تربیت می‌شدند**

نوشته‌اند، می‌شود اینطور استنباط کرد که ایشان در چارچوب یک شخصیت روحانی متمرکز بودند و هدف‌شان تعمیق اندیشه دینی در کنار تلطیف عاطفه دینی بود. ترکیب این دو باعث بوجود آمدن

انسان سازنده می‌شود. قصد ایشان در وهله اول این بود که جامعه شیعه را به جایی برسانند که این دو عامل ترکیب شده باشد. در وهله اول هدفشان ارتقای وضع فرهنگی، علمی و اقتصادی شیعیان بود.

**نظام طایفه‌ای لبنان مانعی برای فعالیت‌های امام صدر نبود؟**

تا آنجا که مساله شیعیان بود نه. در ابتدای فعالیت امام چون چشم‌انداز فعالیت ایشان را نمی‌دانستند و صرفاً یکسری فعالیت‌های

اجتماعی و خیریه را می‌دیدند مخالفتی نکردند. بعد که برنامه‌های ایشان جنبه ملی پیدا کرد، مخالفت‌هایی شکل گرفت. ایشان در فرقه‌های مختلف هم جایگاه پیدا کرده بود. بعدها در دهه ۷۰ میلادی در جنگ‌های داخلی لبنان مسائلی پیش آمد که هدفش تجزیه لبنان بود. شیعه در جهت خلاف این برنامه‌ها وارد عمل شد. ایشان مخالف تجزیه لبنان و اخراج فلسطینی‌ها و مساله توطین بودند. اینجاست که شیعه در تعارض با منافع سیاسی فرقه‌های دیگر قرار می‌گیرد و از اینجا مخالفت‌ها شروع می‌شود.

**امام موسی صدر چطور توانستند مردم را همراه خودشان کنند که نظر مثبت نسبت به فعالیت‌هایشان داشته باشند؟ چرا که به‌هرحال ایشان به عنوان یک فرد خارجی مطرح بودند و از ایران وارد لبنان شدند.**

ایشان از جایگاه یک روحانی وارد شد. در این جایگاه نژاد و ملیت معنی ندارد. حرفشان هم تحریک شیعه و سنی یا باج دادن به شیعه نیست. بلکه می‌گویند ما حق شیعه را به اندازه بقیه

می‌خواهیم نه یک ذره بیشتر. با بقیه مردم هم فقط از موضع روحانی و تربیت دینی مواجه می‌شدند. مردم می‌دیدند که مشکلات دینی‌شان توسط آقای صدر حل شده است. در عین حال ایشان یک روحانی است که با دوران جدید و علوم جدید آشنا است. با سران سیاسی مرتبط است، اما نه بعنوان یک شخصیت سیاسی. **لبنان از نظر فرهنگی جامعه متنوعی است. امام موسی صدر چطور در این جامعه متنوع ۱۶ طایفه‌ای کار کردند؟**

هدف آقای صدر همدست کردن نبود. از نظر ایشان می‌بایستی افرادی از فرقه‌های مختلف در کنار هم قرار می‌گرفتند و به گونه‌ای مدیریت می‌شدند که بجای تعامل خصمانه با هم رابطه‌ای دوستانه و سازنده داشته باشند. به عبارت دیگر باید مخرج مشترکی از ادیان پیدا می‌شد که در مورد همه ادیان رفتار یکسانی صورت می‌گرفت. عقاید خاص شیعی هم به دیگران تحمیل نمی‌شد. ایشان خود را منحصر به چیزی نمی‌کردند. از جایگاه یک روحانی که به همه اشراف داشته باشند رفتار و براساس مشترکات همه مردم صحبت می‌کردند. به این دلیل همه مردم، از فرقه‌های مختلف جذباشان شدند.

**جایگاه امام صدر در لبنان چگونه بود؟**

ذکر یک نمونه جالب خواهد بود؛ دومین شخصیتی که سفرای کشورهای دیگر در لبنان به دیدنشان می‌رفتند، آقای صدر بود. با اینکه جایگاه رسمی دولتی نداشتند اما به همه افراد می‌گفتند که با ایشان دیدار کنید. این موضوع جایگاه ایشان را بخوبی نشان می‌دهد.

**برخورد امام صدر با مخالفان چگونه بود؟**

امام صدر با مخالف، اعمال مخالفت نمی‌کردند. می‌گفتند کسی که با من مخالف است، من با او مخالفت نمی‌کنم. علیه او رفتار نمی‌کنم. حدفش نمی‌کنم و حتی کمکش می‌کنم. در عین حال اگر کسی یک بار ایشان را می‌دید، مخالفتش نمی‌شد و هرگونه خصومتی با ایشان داشت از بین می‌رفت. مگر اینکه مانند عده‌ای عداوت و دشمنی خاص داشته باشد. در زمانی هم که انواع کارشکنی‌ها می‌شد مانند فعالیت‌های شاه و سفیر ایران در لبنان که مدام بدنبل ضربه زدن بودند، امام تلاش می‌کرد مضمون بماند. اما باز هم مقابله به مثل نمی‌کرد. ایشان هرگز به تهمت‌ها جواب نمی‌دادند. اگر جایی لازم بود، اطرافیان‌شان این کار را می‌کردند. آن هم بدلیل اعتماد و شناخت عمیقی که نسبت به آقای صدر داشتند. یعنی ایشان به نوعی فعالیت می‌کردند که اطرافیان‌شان شناخت کافی از هدفشان داشته باشند و در نتیجه تحت تاثیر این القانات قرار نمی‌گرفتند.

**این رفتارها ناشی از ویژگی‌های فردی بود یا براساس تعالیم قرآن اینطور رفتار می‌کردند؟**

من بسیاری از رفتارهایشان را در پدرشان دیده بودم. این ویژگی، هم تجربه پدر و هم تبعیت از سیره بزرگان می‌تواند باشد. ایشان خیلی به زندگی ائمه مسلط بودند.

**با فعالیت‌های امام صدر موقعیت سایر نخبگان تغییر نکرد؟ صاحبان قدرت چه واکنشی به فعالیت‌های امام نشان دادند؟**

موقعیت نخبگان تغییر زیادی کرد ولی در جهت تقویت آنان. آقای صدر تلاش می‌کرد نخبگان را با خود همراه و موقعیتشان را تثبیت کند تا در فعالیت‌ها مشارکت داشته باشند. مثلا امام وقتی به منطقه‌ای می‌رفتند، به روسای قبایل بسیار احترام می‌گذاشتند. این رفتار، باعث احترام بیشتر مردم به ایشان می‌شد که می‌دیدند چطور به بزرگان‌شان احترام

می‌گذارند. از طرف دیگر این افراد وقتی جایگاه امام را می‌دیدند، سعی می‌کردند شیوه‌های ایشان را تقلید کنند. منتها این رفتارها به اندازه رفتار امام که عمیق بود و واقعی بود، اثر نمی‌گذاشت. در واقع می‌توان گفت آقای صدر در جهت حفظ موقعیت بزرگان جامعه لبنان فعالیت کردند، اما خود بخود محبوبیت این افراد در حضور ایشان کم‌رنگ شد.

**اندیشه و فعالیت‌های امام موسی صدر چه اثراتی در جامعه لبنان داشت؟**

این اثرات را در چند حوزه باید دید، یکی اینکه تساهل و تسامح و پرهیز از خشونت و فرقه‌گرایی ملکه ذهن مردم عادی شده بود. یعنی عملا خصومت‌ها به حداقل رسیده بود. مهم‌تر از اینها تاثیرگذاری روی جوانان برای مقابله با مباحث ایدئولوژیک بود که در آن سال‌ها بسیار داغ بود. ایشان بسیار موثر بودند و جوانان می‌دیدند که اندیشه اسلامی خوراک فکری مناسب و قابل قبولی است و توان پاسخ در برابر اندیشه‌های پررونق آن سال‌ها، مانند مارکسیسم را دارد. اثر دیگر، پرهیز از تعصب و میل به بحث و گفتگو بود. بطور کلی هر کسی که به ایشان نزدیک‌تر بود، روحیه نرم‌تر و لطیف‌تری پیدا می‌کرد. هرکسی که بیشتر با ایشان ارتباط داشت بیشتر شیفته‌شان می‌شد.

**به عنوان آخرین سوال اگر امام موسی صدر امروز حضور داشت، جامعه لبنان چگونه بود؟**

عقیده من این است که اگر ایشان می‌ماندند، جامعه لبنان امروز به یک جامعه نمونه اسلامی که مدنظرشان بود تبدیل می‌شد. ایشان می‌گفتند جامعه امام زمانی جامعه‌ای نیست که همه مسلمان باشند. همه شیعه باشند. بلکه هرکس دین خودش را دارد. اما یک مخرج مشترک از اخلاق عمومی حاکم است. تصور من این است که هدف بعدی امام تلطیف فضای عمومی جامعه لبنان بعد از همه جنگ‌ها و خصومت‌ها بود.

**از نظر ایشان**

**باید افرادی از**

**فرقه‌های مختلف در کنار هم**

**قرار می‌گرفتند**

**و به گونه‌ای مدیریت می‌شدند**

**که بجای تعامل خصمانه**

**با هم رابطه‌ای دوستانه**

**و سازنده داشته باشند**



**بررسی چند رویکرد در مسئله مقاومت**

**میثم مبین**

مسئله مقاومت و به شکل خاص تر مقاومت در مقابل اسرائیل و آزدسازی سرزمین‌های اشغالی یکی از مهمترین مسئله‌های جامعه اسلامی است که به مراحل حساسی رسیده است و هر روز مشکل‌تر و پیچیده‌تر می‌شود. بر همین اساس بررسی تجربه‌های گذشته، ما را در اتخاذ شیوه‌ای عملی‌تری می‌رساند. با مرور تاریخ پر درد فلسطین آشکارا درمی‌یابیم که شیوه‌های گوناگونی برای مبارزه و مقاومت اتخاذ شده است و از همان ابتدا مبارزین به دو دسته ملی‌گرا و اسلام‌گرا تقسیم شده‌اند. جریان اسلام‌گرای منطقه که سلسله جنبان آن سید جمال اسد آبادی بود توسط شاگردانش ادامه یافت و رشید رضا که شاگرد عبده بود با نوشته‌هایش در روزنامه المنار از اولین کسانی بود که به افشای ماهیت صهیونیسم پرداخت.

شاید حاج امین حسینی، مفتی ۲۲ ساله بیت المقدس را بتوانیم اول مقاوم این دیار پس از ورود انگلیسیان بدانیم. رویکرد وی بیشتر جنبه سیاسی و فرهنگی داشت، چرا که به عنوان رئیس مجلس اعلای مسلمانان از اتخاذ رویکردی مسلحانه خودداری می‌کرد. لذا تلاش می‌کرد به مناسبت‌های گوناگون توجه مسلمانان جهان را به مسئله فلسطین جلب کند. ایشان در ماجرای دیوار براق (نذبه) برای دفاع از هویت اسلامی این اثر تاریخی دعوت نامه‌هایی را برای بزرگان جهان اسلام فرستاد و در اول نوامبر ۱۹۲۸ کنفرانسی با حضور هفتصد نفر برگزار و به دنبال آن در ۱۹۲۹ کنفرانس عمومی جهان اسلام را بر پا کرد که چهره‌هایی چون محمد اقبال، شوکت علی، سید ضیا، علامه کاشف الغطا و... در آن حضور داشتند.

در کل حاج امین شخصی فرهیخته و آگاه بود و با اینکه جهاد مسلحانه را تا سال ۱۹۳۶ در شیوه خود به شکل آشکار قرار نداده بود اما از آن به شکل مخفیانه حمایت می‌کرد و از این سال به شکل رسمی وارد این حیطه شد.

در کنار رویکرد فرهنگی و سیاسی حاج امین باید به مشی مسلحانه شهید شیخ عزالدین قسام اشاره کرد. رویکرد دیگر توسط حسن البنا به ۱۹۲۸ در مصر تاسیس شد که جریان فکری و سیاسی اخوان مسلمین بود. این جمعیت فلسطین را بخشی جدایی‌ناپذیر از سرزمین‌های اسلامی می‌دانست که هیچ کس حق مذاکره بر سر آن را ندارد. اخوان بر این باور بود که آزادسازی فلسطین زمانی آغاز می‌شود که جریان ایجاد تحول اسلامی مراحل نهایی خود را طی کرده باشد و تنها پس از تحقق این امر فراخوان مسلمانان به جهاد علیه اسرائیل مطرح می‌شود. چرا که فلسطینیان به تنهایی قادر به آزادسازی نیستند و نقش سرنیزه نبرد رهایی بخش را ایفا می‌کنند.\*

این جمعیت که آرام آرام در فلسطین، اردن و سوریه و پایگاه‌هایی را تاسیس کرد، رویکردهای ملی‌گرایانه را در مسائل فلسطین نمی‌پذیرفت و آن را خطر مهلکی می‌دانست که مسلمانان جهان را از عرصه مبارزه علیه اسرائیل خارج می‌کند و معتقد بود آزادسازی بدون ایدئولوژی اسلامی که آمادگی روانی و فکری لازم را ایجاد می‌کند امکان‌پذیر نخواهد بود.

اخوان با اتخاذ این باورها و تکیه بر این استدلال که عدم کارایی رویکردهای ملی و غیر دینی ثابت شده است، مشی مستقلی در پیش گرفت که مشکلات خود را آرام آرام نشان داد. این مشی سرانجام موجب انشعاب فتح از این گروه شد. هر چند اخوان در اظهارنظرهای سران خود این چنین نشان می‌داد که قصد مبارزه با ساف(سازمان آزادی‌بخش فلسطین) را ندارد اما عدم ورود به ساف و درگیری‌های لفظی باعث شد که اصطکاک بین این دو گروه به نفع دشمن تمام شود و بنابر ادعای ملی‌گرایان، دولت اسرائیل و مصر به منظور تضعیف آنها جریان اخوان را آزادتر می‌گذاشتند. تاکید بر آغاز مبارزه مسلحانه تنها پس از فراگیرشدن تحول اسلامی، کادرسازی و رسیدن به شرایط مطلوب باعث عدم همراهی جوانانی شد که فتح را تاسیس کردند.

می‌توان گفت که بزرگترین ضعف تشکیلات، خلاء ایدئولوژیک بود، که در شعار اول آزادسازی و سپس کار فکری متبلور بود و این خلاء در بلند مدت باعث نفوذ نیروهای غیر دینی (مارکسیست‌ها) در این تشکیلات شد و این گروه را که از افراد مومن تشکیل شده بودند به همان جایی برد که دیگر گروه‌های غیر دینی رفتند و سرانجام آن را به کمپ دیوید و مصالحه با اسرائیل رساند.

رویکرد پایانی رویکردی است که آقای صدر آن را در لبنان اجرا کرد و ویژگی اصلی آن ورود به تملی ساحت‌های فردی و اجتماعی انسان است. امام صدر از همان زمان ورود به لبنان با تاسیس مدارس جبل عامل، بیت الفتاه و مدرسه علمیه معهدالدراسات الاسلامیه و راه‌اندازی چندین موسسه خیریه، درمانگاه و بیمارستان، پایه‌های اجتماعی و فکری جامعه خود را تقویت کرد. چرا که مقاومت در جامعه‌ای که بنیان‌هایی ضعیف دارد غیر ممکن است. وی به منظور ایجاد حرکتی فراگیر رابطه‌های گسترده با اقوام و اقشار مختلف برقرار می‌کرد. از سخنرانی در کلیساها که مشهورترین آن در کبوشین ایراد شد، تا شرکت در مراسم اصناف همچون مجلس ترحیم کمال مروه روزنامه نگاری که ترور شد. او در بسیاری از کنفرانس‌ها نیز حاضر می‌شد و در همایش‌های معروف مجمع البحوث الاسلامیه به نجم‌الموتمر(ستاره همایش) ملقب شد. و به این ترتیب به چهره‌ای ممتاز در میان قشر فرهیخته جامعه مبدل شد.

در عرصه سیاست داخلی در سال ۱۹۶۹ مجلس اعلای شیعیان را تشکیل داد و برای احقاق حق شیعیان از سال ۷۱ تا ۷۴ فعالیت‌های گوناگونی را از اعتصاب در فرودگاه بیروت تا تظاهرات مسلحانه انجام داد. در همین زمینه می‌توان به پایان دادن جنگ‌های داخلی که با ماجرای قتل فلسطینی‌ها در عین الرمانه آغاز شده بود به وسیله مذاکرات گسترده با سران متخاصم اشاره کرد. امام با تمام سران کشور‌های منطقه ارتباط داشت و حتی این رابطه با بعضی از آنها دوستانه می‌شد، مانند اسد و ملک عبدالله. وی در جنگ داخلی دوم که می‌رفت به تسویه کامل مسلمین و مقاومت فلسطین بینجامد، با تشکیل کنفرانس عرمون و متقاعد ساختن اسد به فرستادن نیرو به لبنان، آن را به نفع مقاومت پایان داد.

او با تمامی سران منطقه دیدار می‌کرد، حتی با ملک حسین که در سپتامبر سیاه ۱۵ هزار فلسطینی را کشت، یا فدایی دشمن اصلیش و حتی محمد رضا شاه وی از تمامی این دیدارها برای ملت فلسطین، لبنان و حتی مبارزان ایرانی استفاده می‌کرد.

در داخل برای تشکیل مقاومت ابتدا حرکت المحرومین را در ۱۹۷۳ تاسیس کرد. حرکتی که محور آن اعتقاد به خدا و کادر اصلی آن را جوانان تحصیل کرده و معتقد تشکیل می‌داد و ورود به آن برای هر قومیتی آزاد بود. از درون همین حرکت، جنبشی نظامی به نام امل (۱۹۷۵) که اولین هسته مقاومت لبنان بود خارج شد.

البته باید به این نکته اشاره کرد که در این نوشتار سعی شده به صبغه اصلی جریان‌ها پرداخته شود و گرنه خود حاج امین در برهه‌ای از زمان وارد مبارزات نظامی نیز شد، یا قسام به فعالیت‌های فکری نیز اهمیت می‌داد و حتی به رفع مشکلات اقتصادی و اجتماعی می‌پرداخت و جنبش اخوان در جنگ اول اعراب و اسرائیل حضوری در خور داشت.

\* صهیونیسم، انتفاضه فلسطین و دولت‌های اسلامی، سیدابراهیم حسینی، نشریه معرفت، شماره ۲۲، ص ۱۱۷-۱۰۶



سلطان شهر کاتو، مرکز شمال نیجریه



در یک جلسه سخنرانی مشترک با وزیر داخله (کشور) جنیلا



مراسم ترحیم پاپ ۱۹۶۳/۶۸ صور



دست بی بی جان (مادر امام موسی صدر) را می بوسم. موسی و حمید (پشت نویسی عکس توسط امام موسی صدر)



عکس هایی که پیش رو است توسط موسسه فرهنگی، تحقیقاتی امام موسی صدر با آدرس اینترنتی [www.imamsadr.ir](http://www.imamsadr.ir) در اختیار ما قرار گرفته و برای اولین بار منتشر می شود. این عکس ها شخصا توسط امام موسی صدر تهیه و برای مادر گرامی شان سرکار خانم صفیه قمی ارسال شده است. برخی از این تصاویر، پشت نویسی های امام موسی صدر را دارد.



بازدید از مناطق جنوب در کنار عبدالامیر قبلان (نائب رئیس مجلس اعلا شیعیان لبنان)



امام موسی صدر در جمع سربازان مصری



امام صدر در کنار سید جعفر شرفالدین پسر آیت الله شرفالدین مرجع عالی قدر شیعیان لبنان





از طیاره میدل ایست در فرودگاه روبر تزفیلد پایین می آیم (پشت نویسی عکس توسط امام موسی صدر)



بازدید از سربازان جنبش امل



در کنار شیخ محمد فحام رئیس الازهر



همراه با جماعتی در لبنانیها و سفیر فرانسه در میهمانی رئیس مسیحی ها (افریقا ۱۹۶۷)





## سید علی صدر، برادر بزرگتر امام موسی صدر کتابی را که بر می داشت تا نمی خواند کنار نمی گذاشت



ما هر دو در دوران طفولیت به مدرسه باقریه می‌رفتیم. مدرسه توجه و استعداد هر یک از ما را نمایان ساخت. آقا موسی دائماً مشغول کتاب و مطالعه بود. در حالی که تمام فکر من بازی بود. روابط ما با هم مثل رابطه دو دوست بود نه رابطه برادر بزرگ با برادر کوچک. هیچ چیز مرا به کتاب و مطالعه جذب نمی‌کرد من بیشتر عاشق بازی بودم ولی خدا را شکر می‌کنم که آقا موسی روش مرا که بزرگ‌تر بودم در پیش نگرفت. او به طور مستمر کتاب می‌خواند. کتابی را که بر می‌داشت تا وقتی که تمامش نمی‌کرد. کنار نمی‌گذاشت. در حالی که من گاهی از روی شرمندگی و گاه نیز برای تظاهر، چند صفحه‌ای می‌خواندم و بعد هم کنار می‌گذاشتم. من در برادرم تصویری از آنچه دوست داشتم، می‌دیدم. اما خودم آن استعداد را نداشتم که مانند او شوم. به همین سبب خیلی خوشحال می‌شدم وقتی که مدیر مدرسه، استاد باقری، در مناسبت‌های درسی و تحصیلی که می‌خواست سطح علمی مدرسه‌اش را به رخ بکشد، برادرم را فرا می‌خواند و یا همکلاسی‌هایش در فهم درس دچار مشکل می‌شدند از وی می‌خواستند که درس را مجدداً توضیح بدهد و با وقتی اختلافی میان دوستان و رفقا پیش می‌آمد بسیار غیبه می‌خوردم وقتی که می‌دیدم همگی داوری آقا موسی را می‌پذیرفتند... او به فوتبال خیلی علاقه داشت و برای تماشای مسابقات و رفتن به ورزشگاه‌ها خیلی شور و اشتیاق نشان می‌داد.

امام موسی صدر، گذارها و خاطرات به اهتمام حسین شرف الدین، ترجمه علی حجتی کرمانی، ص ۴۳

امام موسی صدر در دوران حیات سیاسی خود منشأ تحولات و ابتکارات فراوانی شد. برخی چهره‌های موثر در عرصه فرهنگ و سیاست که با او مرادوه داشتند خاطرات زیادی از نحوه تعامل با امام صدر و همکاری با او در ذهن دارند. هر کدام از خاطرات بیانگر بخشی از ویژگی‌های آن مرد بزرگ است. بیان این رویدادها و وقایع که به صورت پراکنده ذکر شده شاید آینه تمام‌نمایی برای شناخت خصوصیات امام صدر نباشد اما در عین حال می‌تواند مخاطب را با گوشه‌ای از دغدغه‌ها و نگرانی‌های یک احیایگر دین برای فراهم آوردن شرایط بسط و گسترش جامعه اسلامی آشنا سازد.

## دوستی مستحکم

...و برای من یک دوست عادی نبود که مانند دیگران یکبار به او آشنا شده باشم و از همنشینی با او خسته شوم، زیرا شخصیتش به گونه‌ای بود که اگر با او آشنا می‌شدی دیگر نمی‌توانستی او را نبینی و آشکارا اعلام می‌کنم که نبود امام صدر تغییر عظیمی در زندگی من ایجاد کرد. من خاطرات بسیاری از امام موسی صدر دارم، اما آنچه بیش از دیگر خاطرات، همواره تا امروز در ذهنم باقی مانده، نامه‌ای است که او حدود سه ماه پیش از ربوده شدنش برایم نگاشت و از من به خاطر تلاش‌هایی که برای تصویب قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت سازمان ملل متحد مبنی بر ضرورت عقب‌نشینی بی‌قید و شرط اسرائیل از لبنان کرده بودم تشکر کرد. پس از کشته شدن «کامل مروه» روزنامه‌نگار لبنانی که برای من مثل برادر بود بسیار اندوهگین شده بودم. روزی داشتم روزنامه «الحیات» را که مروه پس از خروجش از «النهار» آن را تأسیس کرد، می‌خواندم، که ناگهان چشمم به مقاله‌ای به قلم امام موسی صدر درباره آزادی‌های مدنی و آزادی بیان افتاد و این نخستین باری بود که می‌دیدم یک روحانی از آزادی سخن می‌گوید. تصمیم گرفتم با امام صدر بیشتر آشنا شوم. پس از تماس با برخی دوستان، توانستم او را پیدا کنم و قرار ی بگذارم. وقتی به دفتر امام صدر رسیدم شوکه شدم چون خود را در برابر یک کوه به تمام معنا یافتیم؛ بلافاصله گفتم: «من نیامده‌ام که با شما فقط دیداری داشته باشم بلکه آمده‌ام که با شما آشنا شوم.» و او سخن آغاز کرد و این گونه بود که دوستی مستحکمی با وی برقرار کردم که تا غیابش ادامه یافت و ای کاش که باز گردد. خبرگزاری فارس، مصاحبه با غسان توبنی، صاحب امتیاز روزنامه النهار لبنان و معاون اسبق نخست‌وزیر

## سیمین دانشور، نویسنده و همسر جلال آل احمد سووشون را موسی صدر به عربی ترجمه کرد



نیما به موسی صدر حسودی اش شد. موسی صدر خیلی خوش تیپ بود. حالا لیبی (قذافی) یا گمش کرده یا کشتش. نمیدونم. غروب بود. موسی صدر اومد، در زد. اون یکی از زیباترین مردهای دنیا بود. چشمهای خاکستری، درشت، زیبا. لباس آخوندیش هم شیک. از این سینه کفتری ها. من در رو باز کردم. گفتم بینم! شما امامی، پیغمبری! تو حق نداری اینقدر خوشگل باشی! خندید. گفت: جلال هست؟ گفتم: آره، بیا تو. اومد تو. نیما که همیشه اینجا بود. دیگه من نرسیدم چایی به نیما بدم. نیما تو خاطراتش نوشته که: سیمین محو جلال امام موسی صدر شد و چایی ما رو خودش نداد و منم چایی نخوردم. موسی صدر سه چهار روز اینجا موند. نیما خیلی حسودیش شد. نیما خیلی وسواسی بود. باید چایی رو خودم می‌ریختم. تفاله نداشته باشه. سرش هم اینقد خالی باشه. خودمم می‌دادم بهش. بعد سه چهار روز موند و بعد ما رفتیم قم. او رئیس نهضت امل در لبنان بود. سووشون رو او به عربی ترجمه کرد. آورده بود برامون. بعد ما رو به قم دعوت کرد که دیگه بیرونی و اندرونی بود. ولی می‌دیدمش. شام و نهار اینا می‌دیدمش.

وبلاگ شرح صدر به نقل از مجله گوهران (ویژه نیما یوشیج)، ۱۳ دی ۱۳۸۵

## صورتی بی اغراق در نهایت زیبائی و بزرگواری



محمدعلی جمالزاده

وارد حرم مطهر شدیم. دیدم در صحن فرش انداخته‌اند. و مردم زیادی (همه ایرانی) دورا دور آن فرش را گرفته‌اند. و مرا بدان جا هدایت کردند. و چشمم به دو نفر سید عالی جناب عمامه به سر و عبا به دوش افتاد که در روی همان فرش جلوس زده بودند. خواستم دستشان را ببوسم. ولی روی مرا با محبت هر چه تمام‌تر بوسیدند و مرا دعوت کردند روی یک صندلی که در روی همان فرش بود، بنشینم. خواستم من هم (با وجود لباس و کفش فرنگی که داشتم) در مقابل آنها روی فرش بنشینم. ولی با اصرار تمام مرا روی همان صندلی نشانیدند. و صحبت شروع شد. و معلوم شد از خانواده مرحوم حاج سید اسماعیل صدرعاملی، عموی بزرگ پدرم هستند. و از ملاقات من بسیار خشنود هستند. معلوم است که من هم فی الحقیقه سخت خوشحال و شکرگذار بودم. و صحبت شروع شد. و از من پرسیدند: ابن العم عزیز، شما در کجا مشغول تحصیل بودید؟ معروض داشتم که در مملکت سوئیس تحصیل کرده‌ام. یکی از آنها فرمودند: بله، بله مقصودتان لابد همان ترعه سوئز است در مصر. چاره‌ای نبود و تصدیق کردم. و هرگز فراموشم نشده است. این ابن العم. الحق آن روز به قدری از راه بزرگواری، محبت و لطف خالص نشان دادند که هرگز فراموش نکرده‌ام. و تا زنده‌ام فراموش نخواهم کرد.

سالهای بسیار پس از آن تاریخ (شاید در حدود پنجاه سال) وقتی یک تن از پسر عموهای معروف دیگرم به نام حضرت امام موسی صدر رئیس شیعیان در لبنان، روزی ناگهان در ژنو با همان لباس و قد و قامت و عمامه و عبا و صورتی بی اغراق در نهایت زیبائی و بزرگواری در ژنو تلفون کرد و به سراغم آمد. چنان بود که یک نعمت خدائی نصیبم گردیده است. خدایا اگر زنده است و اگر زیر خاک رفته است، او را چنان بیامرز که ظلمی را که بر او وارد آمده است، نبخشد. آمین

اسنادی از مشاهیر ادب ایرانی، دفتر چهارم، محمدعلی جمال زاده، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران

## دکتر سید حسین نصر، موسس دانشگاه صنعتی شریف و استاد دانشگاه جورج واشنگتن آمریکا امام موسی صدر؛ شخصیتی برجسته

...برجسته ترین شخص در میان متفکران شیعی، امام موسی صدر رهبر سیاسی و دینی شیعیان لبنان بود که آثار مهمی در تاریخ لبنان در دهه ۷۰ به جا گذاشت. امام موسی صدر جزو آن دسته از خانواده‌های شیعی بود که از زمان صفویه در قرن دهم، همزمان در جبل عامل واقع در جنوب لبنان و سوریه، ایران و عراق سکونت داشتند. خود امام موسی صدر در دانشگاه تهران درس خوانده بود و با آنکه زبان مادری اش عربی بود، به فصاحت من به زبان فارسی سخن می‌گفت. او نزد بسیاری از اساتید سنتی من درس خوانده بود و در عین این که به عنوان رهبر شیعیان لبنان فعالیت‌های سیاسی را دنبال می‌کرد، علاقه‌ای جدی به فلسفه سنتی داشت. روابط دوستانه خوبی میان ما شکل گرفت و امام موسی هم در لبنان و هم در تهران به منزل ما رفت و آمد داشت. من مطالب زیادی در باره فضای فکری شرق عربی از او آموختم. چقدر اسف انگیز بود که در زمانی که لبنان و ایران بسیار به وجود او نیازمند بودند، او به نحو اسرارآمیزی در جریان یک سفر به لیبی ناپدید شد. نفوذ و شهرت عظیم سیاسی او بیشتر مردم را از توجه به وجوه فلسفی او غافل ساخته بود. در حالیکه امام موسی صدر پرورده آن نوع تعلیم و تربیت مذهبی شیعی بود که همواره بعد فلسفی عمیقی داشته است.

دکتر سید حسین نصر، در غربت غربی، شرح حال خود نوشت  
دکتر نصر، ص ۱۰۹ و ۱۱۰



## مرحوم استاد زکریا حمزه (ابو یحیی) از یاران نزدیک امام موسی صدر مخالف امام، امام را در آغوش گرفت!

همه مردم «ملهم عاصم المصری» را می‌شناختند. او به شجاعت، قدرت، و جاهت و بزرگی معروف بود. ایشان پسری داشت به نام ابونایف که به این خاطره مربوط می‌شود. امام صدر برای مدتی موقت در محلی از بقاع به نام هتل آلویت مستقر بود. این محل بعدها به «مدینه الامام الصدر» مشهور گردید. یک روز امام مرا صدا کردند. مأموریت دادند تا پیش ابونایف بروم و بگویم که امام می‌خواهند به زیارت شما بیایند. من که حیرت کرده بودم، مدتی تأمل نمودم و کار به تأخیر افتاد. زیرا می‌دانستم که این آقا یکی از کسانی است که سالیهای متمادی با امام دشمنی کرده است. سالیها امام را متهم کرده بود که ایرانی، منحرف، همکار کجا، دشمن فلسطینیها و ... است. یعنی انواع تهمتها را به امام وارد کرده بود. امام تردید مرا دید. گفت از شما خواهش کردم به ابونایف خبر دهید که می‌خواهم به زیارت ایشان بروم. فاصله بین محل اقامت امام و منزل این شخص زیاد نبود. یعنی از یک کیلومتر تجاوز نمی‌کرد. به امام گفتم: «سرورم! این آقا یک عمر با شما دشمنی کرده و تهمت زده است.» اما امام گفتند عیبی ندارد. بروید و آنطوری که گفتم عمل کنید. رفته. بالاخره دستور امام بود و باید اجرا می‌شد. به آن آقا گفتم که امام می‌خواهند به ملاقات شما بیایند. او هم خیلی تعجب کرد. با تعجب سؤال کرد که آیا خود امام شما را فرستاده است؟ گفتم بله. خود امام مرا فرستاده‌اند. آن آقا مرا خیلی خوب می‌شناخت. نیم ساعت وقت خواست تا خودش را آماده کند. برگشتم و به امام خبر دادم. بعد از گذشت نیم ساعت به اتفاق امام سوار ماشین شدیم و رهسپار منزل آن آقا شدیم. این آقا باغ بزرگی داشت. از ساختمان تا در باغ حدود ۲۰۰ متر فاصله بود. وقتی به در باغ رسیدیم، دیدیم که آن آقا با تمامی افراد خانواده و فرزندان به انتظار امام ایستاده‌اند. سرش برهنه بود و با پای پیاده تا دم درب آمده بود. این خیلی معنا داشت. ابونایف که حدود ۷۵ سال سن داشت، با پای پیاده و سر برهنه به استقبال امام آمده بود. چنین برخوردی در منطقه بعلبک خیلی معنا دارد. ابونایف امام را در آغوش گرفت و شروع به گریستن کرد. سپس باتفاق وارد ساختمان شدیم و حدود ۱۰ دقیقه در آنجا نشستیم. فنجانی قهوه خوردیم و برگشتیم. وقتی برگشتیم، امام من و تعدادی از برادران را صدا زدند تا خدمتشان برویم. در آنجا چنین گفتند: «فرزندان من. اساس کار، شما هستید. اساس تشکیلات، شما هستید. قدرت ما، شما هستید. این آقایان تنها پوششند. باید اینها را دریابیم تا بر ضد شما عمل نکنند. تنها چیزی که می‌خواهم، آن است که اینها ساکت باشند. بتوانید شب و روز کار کنید. کادر تربیت کنید و مردم را آماده کنید. تشکیلات ما به سان باغی است که شما میوه‌های آن هستید و اینها حصار آن. کار کنید و بگذارید تا شما را توسط این افراد پوشش دهم. اینها هیچ امتیازی نخواهند گرفت. تنها آن کاری را انجام می‌دهند، که ما بخواهیم.»

گفتگو با استاد زکریا حمزه  
سایت روایت صدر

## بزرگترین افتخار امام موسی



...همین مردمی که از مرگ می‌ترسیدند و در مقابل دشمن احساس حقارت می‌کردند، به جایی رسیدند که شهادت افتخار آنها شد. در یکی از روستاهای جنوبی جوانی شهید شده بود. به اتفاق امام موسی برای دیدار از خانواده این شهید رهسپار خانه آنان شدیم. مادر پیری بود شصت ساله. فرزند جوانش لیسانسیه‌ای بود که در مدرسه شهر تدریس می‌کرد. این جوان که به شهادت رسیده بود، تنها جوان خانواده محسوب می‌شد. پسرزن شوهر نداشت، بچه دیگری نداشت و فقط یک فرزند برومند داشت و او را هم در راه مبارزه تقدیم کرده بود. به خانهاش رفتیم. خانهای بود محقر و کوچک مردم نیز در خانه او و اطراف خانه جمع شدند. امام موسی صدر در کنار اتاق بر زمین نشست. عده‌ای از بزرگان نیز در داخل اتاق جمع شدند.

پسرزن سرتاپا سیاه پوشیده در جلوی او نشسته بود و هیچ نمی‌گفت. اما یکبار به سخن کرد. با حالتی عصبانی و صدایی مرتعش. من فکر کردم که می‌خواهد به امام موسی صدر پرخاش بکند و بگوید چرا فرزندم را از من گرفتی و در این مبارزه او به شهادت رسید. اما دیدم این زن برخاست و شروع به صحبت کرد و با آن حالت عصبانیت فریاد برآورد که: «ای امام موسی! تو چرا اردوگاه برای زنان تأسیس نکرده‌ای تا من بتوانم در آن اردوگاه آیین جنگاوری بیاموزم و من نیز به افتخار شهادت نائل شوم.» از این نمونه‌ها زیاد دیده می‌شود. کسانی که عزیزان خود را در راه مبارزه از دست می‌دهند، با چنین روحیه‌ای در مقابل دشمن می‌ایستند. مردمی آن چنان ضعیف، عقده‌ای و ناراحت با این مبارزات، به چنین مردمی مبدل می‌شوند. این بزرگترین افتخار امام موسی است. در شهر بعلبک از خانواده‌های دو جوان به شهادت رسیده بود. هنگامی که به دیدار خانواده آنان رفتیم. پدر می‌گفت: «ای امام موسی! ناراحت باش، من دو فرزند خودم را تقدیم تو کرده‌ام. سه پسر دیگر نیز باقی مانده‌اند و بعد زخم و خودم پنج نفر می‌شویم. که آماده شهادتیم.» بزرگترین اصلی که در زندگی هر انسان باید در نظر گرفت، حرکتی است که شخص در تاریخ به وجود می‌آورد. تغییر و تحولی است که در مردم زمان خود به وجود می‌آورد. امام موسی کسی است که مردمی فقیر و محروم و ترسو را به مردمی مبارز مبدل کرده است. که هم‌اکنون در مقابل تمام دشمنان داخلی و خارجی، آن چنان شجاعانه می‌جنگند و به استقبال شهادت می‌روند که در تاریخ نظیر نداشته است.

کتاب لبنان، گزیده‌ای از مجموعه سخنرانیها و دست‌نوشته‌های شهید چمران، ص ۸۹

## حافظ اسد، رئیس جمهور فقید سوریه

### چه وقت دنیا صدای مصلحان بزرگ را شنیده؟!

... نظام سیاسی لبنان خود یکی از اسباب جنگ داخلی بود. در لبنان در یک سو اکثریت فراگیر اما محروم و بیچاره بودند و در سوی دیگر اقلیتی که وضع بسیار خوبی داشتند. اما آنان به علت «حمایتشان» به سخن موسی صدر مبنی بر ضرورت اصلاحات سیاسی و رعایت انصاف اجتماعی و زدودن سفاهت و نادانی گوش فرا ندادند.



من برای امام موسی صدر ارزش بسیار زیادی قایلم و هر وقت فرصتی می‌شد با هم دیدار می‌کردیم. من می‌دانستم توجه مسوولین به او جلب خواهد شد؛ خصوصاً که او اعتقاد به مبارزه مسلحانه نداشت و مردم را به انقلاب مسلحانه دعوت نمی‌کرد. او منادی مبارزه صلح‌جویانه و به دور از خشونت برای رسیدن به «تغییرات» بود. از همین رو برای آگاه کردن، سخنرانی و مباحثه و نوشتن را برگزید. امام صدر می‌کوشید از دموکراسی و بسیج کردن توده مردم برای دستیابی به مطالبات بر حق آنان استفاده کند... اما وضعیت و شرایط برای «تغییر» سخت و متحجرانه و بسته بود... چه وقت بوده است که دنیا صدای مصلحان بزرگ را شنیده باشد؟! صدای روسو را پس از یک قرن و نیم و صدای لینکلن را پس از یک قرن و صدای مارتین لوتر کینگ و گاندی را پس از نیم قرن شنیدند... این گونه است که تاریخ تکرار می‌شود و ظلم گسترش می‌یابد و حیات ملت‌ها نابود می‌شود.

روزنامه الوسط چاپ بحرین به نقل از کتاب «الهمزیمه لیست قدرا» نوشته طلال سلمان صاحب روزنامه السفير لبنان

## دکتر صادق طباطبایی وقتی که نجات سخت تر از جنگ است!

آقای صدر مرتب به یاسر عرفات تذکر می‌دادند که مراقب باشید و در دام تحریکات فالانژیست‌ها نیفتید. اسرائیلیها درصددند بین شما دعوا راه بیندازند. به محض این که بین شما و لبنانیها گلوله‌ای رد و بدل شود، تبلیغات راه می‌اندازند که فلسطینیها در اینجا به اسم میهمان آمده‌اند. اما خود اشغالگر شده‌اند.

یکی از روزها فالانژیست‌ها به اتوبوس حامل فلسطینیها حمله می‌کنند. آنها قصد داشتند با عمل متقابل پاسخ بدهند، اما با فشار آقای صدر از این کار جلوگیری شد.

از حسن تصادف بنده و یکی از دوستان نیز در آن ماجرا حضور داشتیم. ساعت ۱ بعد از نیمه شب بود که دایمی جان گفتند، همگی برخیزید تا برویم. یاسر عرفات درخواست کرده تا با او ملاقاتی داشته باشیم. اسم یاسر عرفات را که می‌شنوید، شخصیت امروز او در ذهنانتان جلوه نکند. او آن روز یک آدم ضعیف و لرزان و ذلیل نبود، که تنها اداره چند پاسگاه به او سپرده شده باشد. یاسر عرفات آن سال‌ها یک قهرمان و اسطوره مقاومت و شخصیت درخور اعتنایی بود که هرکس از هر گوشه دنیا سعی میکرد امضایی از او داشته باشد. یا به نوعی ملاقاتی با او داشته باشد، یا عکسی با او به یادگاری بگیرد. عرفات آن دوران یک چنین قهرمانی بود.

به هر حال به دیدار او رفتیم. به اتاق که وارد شدیم، بسیار مضطرب و پریشان قدم میزد. به آقای صدر رو کرد و با حالت پرخاشگری گفت: «تو دایم میگویی سکوت کن! سکوت کن! تحمل کن! تحمل کن! ببین چی برای من کادو فرستاده‌اند؟» کارتونی بود که بسیار زیبا بسته‌بندی شده بود. در آن را باز کردیم. سر یک کودک شش ماهه فلسطینی را بریده بودند. توی جفیه بسته‌بندی کرده بودند و از طرف فالانژیست‌های لبنان برای یاسر عرفات فرستاده بودند! لحظه ناراحت کننده‌ای بود. آقای صدر گفتند: تو شخصیتی انقلابی هستی؛ یک فرمانده و یک قهرمان هستی. اگر الآن بجنگی، یک فرمانده قهرمان هستی، اما اگر نجاتی، یک مجاهد قهرمان خواهی بود. مواقعی هست که نجاتی، سخت تر از جنگیدن است. مواقعی هست که یک مجاهد قهرمان نباید دست به اسلحه ببرد. الآن یکی از آن مواقع است.

«امام موسی صدر؛ نیازها و مقتضیات زمان»  
اسفند ۱۳۸۰، دانشگاه تهران

کردند که «در مسیحیت مفهوم دوگانه خیر و شر وجود دارد، زیرا انجیل یوحنا، ابلیس را رئیس این جهان نامیده است.» من که نمی‌خواستم در حضور جمع با امام بحث کنم، وقتی تنها شدیم به ایشان عرض کردم: «ابلیس، پیش از رانده شدن از درگاه الهی رئیس جهان نامیده شده است و آن زمانی بوده که فرشتگان عهده‌دار امور هستی بوده‌اند. به هر تقدیر در انجیل چهارم، مراد از «جهان»، جهان گناه و خطا بوده است. بدین ترتیب برخلاف عقاید پیروان زرتشت و مانی، دوگانگی جهان ماورای طبیعت، در مسیحیت مورد پذیرش نیست.» امام با شنیدن سخن من، بلافاصله از زیر قیای خود قلمی طلایی رنگ بیرون آورد و آن جمله را خط زدند. تواضع و فروتنی ایشان مرا شگفت زده کرد و دریافتم که هر گاه حقیقتی برایش آشکار شود، بر آن گردن می‌نهد.

اندیشه ربهوده شده، به کوشش مهدی فرخیان، موسسه فرهنگی - تحقیقاتی امام موسی صدر، ۱۳۸۵.

## مطران جورج خضر، کشیش و استاد دانشگاه قدیس یوحنا بلمند

### اندیشه انسانی مبنای گفتگو

... نخستین بار که سخنرانی امام موسی صدر توجه مرا به خود معطوف کرد، زمانی بود که در میان جمعی سخن می‌گفت که اغلب آنان مسیحی بودند. ایشان «انسان» را خطاب قرار داده بود و به یاد ندارم که در آن سخنرانی به آیه‌ای از قرآن استناد کرده باشد. چنین روشی را در میان هیچ یک از علمای مسلمان نشنیده و نخوانده بودم. با خود گفتم: در حضور پیشوایی استاده‌ام که قادر است اندیشه‌های انسانی را مبنای گفتگو قرار دهد، تنها به «مسجد» محدود نشود و از آن فراتر رود. به یاد دارم که در یکی از روزهای تابستان، امام در دانشکده دخترانه بیروت درباره «اسلام» سخنرانی می‌کرد. جلسات آن سلسله مباحث از سوی «سلوی نصار» ترتیب داده شده بود. ایشان در سخنان خود به این موضوع اشاره



نگاهی به شخصیت امام موسی صدر در قالب اسناد و نامه‌ها

# به دنبال راه سعادت واقعی

نامه‌ها، اسناد معتبری برای مراجعه پژوهشگران به شمار می‌روند. بویژه آنکه اشخاص مختلف در نامه‌نگاری‌های خود به صورت روشن و صریح مکنونات درونی خود پیرامون اوضاع و احوال، وقایع و رویدادها و اشخاص بیان می‌کنند. اسنادی که از خاطر مخاطبان گرامی خواهد گذشت مربوط به دو نامه‌ای و یک میثاق‌نامه است که یکی از سوی امام موسی صدر برای یکی از بستگان نزدیک خانم فاطمه صدر عاملی-خواهر زاده‌اش- و همسر دکتر صادق طباطبایی-نگاشته شده و به مسائل عاطفی و اجتماعی در آن اشاره شده است و نامه دوم، مرقومه یکی از علمای جهان تشیع برای آیت‌الله شرف‌الدین در مورد ویژگی‌های شخصیتی امام موسی صدر است. این اسناد توسط موسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر در اختیار ما قرار گرفته است.

## سند شماره ۱

فاطمی جان عزیز. دختر معصوم و عاقل و فهمیده و مهربان طاهره خانم معصوم و عاقل و فهمیده و مهربان. قربانت گردم. تصور می‌کنم وقتی این نامه به دست می‌رسد که مامان به سوی مکه حرکت کرده است. خداوند پشت و پناهاش باشد و به سلامتی و توفیق و کامیابی بازگردند و چشم شماها و همه روشن گردد. و امیدوارم و سائلی فراهم گردد که در مراجعت سری به ما بزنند و دلجویی از دورافتادگان بنمایند. در هر حال از خداوند متعال سلامتی و عزت و طول عمر حضرت علیه‌السلام را خواستارم و امیدوارم مرا از دعای خیرشان فراموش نفرمایند.

خدمت حضرت ابن عم بزرگوار سلام عرض می‌کنم. به زیارت مرقومه‌شان نائل شدم. همانطور که خودشان نوشتند انشاءالله عریضه عرض خواهم کرد. برادر عزیز و نورچشم گرامی ابوجاسم سید محمد را سلام عرض می‌کنم. امیدوارم آینده درخشان ایشان چراغ خانواده را روشن کند و عزت اجدادشان را احیا کند. و امتیاز اصلی خانواده را که علاوه بر علم اخلاق و تربیت دینی است حفظ کنند و نمونه و سرمشق همه فامیل باشند. داداش علی جان و دنباله خانم زهرا خانم را هزاران بار می‌بوسم. امیدوارم در غیاب طاهره خانم مادری شما کاملاً واضح باشد و از این ثواب بزرگ نصیبی داشته باشید.

فاطمی جانم خوب توجه کن. بیشتر اولادها از لحاظ صورت شباهت به پدر و مادر دارند و بیگانه کاملاً تشخیص می‌دهد که این شباهت زیاد است و همینطور شباهت فرزند به پدر و مادر خود از نظر روحی زیاد خواهد بود. همه کمالات و فضائل و هوش و استعداد و فضل و تقوا پدر و مادر به فرزندش می‌رسد و هر چه پدران و مادران زحمت کشیده باشند بدون زحمت به فرزند تقدیم می‌گردد و بچه همان وقت که بدنی می‌آید و رشد می‌کند اگر محیط و تربیت او را فاسد نکنند وارث همه خوبی‌ها و کمالات می‌باشد. این مسئله یک اصل مسلم است و در علوم امروز به نام ژنتیک معروف است. با این مقدمه، تو از لطف خداوند وارث صفات و فضائل پدران بزرگ و مادران مقدس و پاکدامن بوده‌ای. نمی‌دانم از تاریخ زندگی اجداد پدری و مادری خود اطلاع داری یا نه؟ نمی‌دانم از علم و فضیلت و تقوا سید صدرالدین بزرگ، جدت، خیر داری یا نه؟ «در شهبای ماه رمضان مرحوم سید صدرالدین در رواق حرم مطهر حضرت

امیر(ع) می‌نشست و دعای ابوحمزه را شروع می‌کرد و می‌گفت (الهی لا تأدبني بعقوبتك) این جمله که اول دعای ابوحمزه است می‌خواند و از خوف خدا می‌گریست و آنقدر تکرار می‌کرد و گریه می‌کرد که غش می‌کرد و روی زمین می‌افتاد که او را بر دوش حمل می‌کردند و به منزل می‌بردند و این عمل هر شب تکرار می‌شد از نظر علم و تقوا و محبت و خدمت به مردم خود داستان‌ها دارد. از حالات جد دیگر سید ابوالحسن لابد خبر داری. آنقدر خوب و با تقوا بود که او را مستجاب‌الدعوه می‌گفتند. راه دور چرا برویم. از مشاهدات خودم برایت تعریف کنم. پدرم که جد تو بود تنها در یک سال قحطی ۱۳۲۱ شمسی، جان ۲۰ هزار نفر از مردم قم را که به فقر و مرز و سرما تهدید می‌شدند خرید و آنها را از مرگ نجات داد. دنیا و ثروت دنیا و مال دنیا و مقامات دنیا در نظرشان بی‌ارزش بود. لابد می‌دانی مقامات آیت‌الله بروجردی در اثر فداکاری و گذشت او بود. اخلاق او را شاید کم و بیش خودت بخاطر داشته باشی. دوست و دشمن را نوازش می‌کرد. به همه محبت می‌نمود. دست بی‌بی را هر وقت زحمتی می‌کشید، می‌بوسید. با بچه‌ها مثل بچه‌ها بازی می‌کرد و همه را دلخوش می‌کرد. سحرها همه وقت از خوف خدا بیدار بود. پدر و مادر خودت را خوب با دیگران مقایسه کن. فداکاری‌ها، سعی‌ها و خدمات صادقانه و واقعی‌ها آنها را به مردم در نظر بگیر و هزاران قصه دیگر. خدا رحمت کند پدرجانت را. شاید یادت باشد. برای همه عالم خیر می‌خواست. کدورت و بدخواهی در تمام وجودش نبود. گلی بود بی‌خار. با این ترتیب همه این سرمایه در وجود تو و در روح تو قرار گرفته است و این جواهرات ذقیمت که نتیجه عمر چندین نفر از بزرگترین مردم بوده است به دست تو رسیده است. تو خودت می‌توانی فرق خودت را با دیگران در حرف زدن، در غمخواری برای مردم در محبت واقعی به مردم در افکار و عقاید در بی‌اعتنایی به پول و خوراک در آبرو داری در هوش و استعداد و در همه صفات بخوبی احساس کنی. این اتفاقات همان میراث گذشتگان توست.

فاطمی جان تو بچه نیستی و می‌دانی سعادت آینده تو و خانواده تو و فرزندان تو و اولادهای تو همه از همین امروز پیگیری می‌شود و هر قدمی که امروز برداری سنگی برای ساختمان آینده خودت برداشته‌ای و بنابراین نباید مثل بچه‌ها این جواهرات را تضییع کرده وسیله از بین رفتن آنها را فراهم کنی. فاطمی جان این سرمایه‌های نفیس به خودت را به خیالات موهوم و افکار کودکانه به هوس‌های بی‌خاصیت و همچشمی با همسران که در هیچ جهت در درجه تو نیستند مبادا از دست بدهی و راه صحیح حقیقی و سعادت واقعی خودت را از دست بدهی. آنچه که از تحصیل و مدرسه به دست می‌آید، علم است، نه مدارک و دیپلم. باقی زیادی است که همیشه در زندگی‌های ما بی‌خاصیت خواهد بود. به‌علاوه محیط بیرون و محیط دنیا خیلی فاسد است. تو خودت می‌دانی که محیط چقدر فاسد شده است. مردم برای یک ... که یک روز بیشتر نمی‌پوشند دعوای می‌کنند و زندگی‌ها را بهم می‌زنند. تازه فایده علم فقط معرفت و وسعت نظر و کمال روح است. بنابراین بزرگترین وسیله سعادت که اطاعت پدر است



پدری که جانش را فدای تو می‌کند و تجربه‌اش از تو بیشتر است فراموش نکنی. علم را هم می‌توانی در خانه تحصیل کنی و بدون آنکه آینه روح کدورت پذیرد و معاشرت‌های نامناسب کدورتی در صفای روح ایجاد کند به نتیجه که علم و معرفت و صفا و اخلاق است برسی. همه چیز با تربیت و اخلاق فراهم می‌شود. ببین فاطمی جان، دایی دور افتاده‌ات از هزاران فرسخ در فکر تو و به یاد تو است. قربانت بروم. بچه نباش و حرف گوش کن و برای من کاغذ بنویس. سلام پروین خانم و صدری و حمید ... ابلاغ می‌شود.

## مردی با بینش و خرد کم نظیر

پس از آنکه امام موسی صدر تصمیم گرفت از ایران به صورت هجرت و در آنجا به شکل دائم اقامت کند، شیخ مرتضی آل یاسین این نامه را به سید جعفر شرف‌الدین نوشت. او در این نامه سید جعفر شرف‌الدین را از تصمیم امام موسی صدر آگاه و ویژگی‌های امام موسی صدر و پیش‌بینی خود را از نقش امام موسی صدر در آینده تشریح کرد.

## سند شماره ۲

بسم الله الرحمن الرحيم  
سرور ارجمند و استاد گرانمایه، حضرت سید جعفر شرف‌الدین  
السلام علیکم ورحمة الله و برکاته.  
به تازگی با خبر شدم که جناب سید سند و مورد اعتماد و ثقه، علامه جلیل‌القدر حجت‌الاسلام سید موسی صدر، دعوت مصرانه شما مبنی بر هجرت به شهر صور را اجابت و به سوی آن دیار عزیزت کرده و به مبارکی و میمنت، به آن دیار گام نهاده تا خلاء بزرگی را که در این ایام اندوهبار پدید آمده، پر کند.

از علم و عمل و بینش و خرد این مرد کم‌نظیر و شایسته، چنین برمی‌آید که خداوند این شخصیت مثال‌زدنی را از تمامی عوامل و ابزار خیر بهره‌مند گردانده و ایشان را برای خدمت‌رسانی به همگان، به تمامی نیروها و زمینه‌های لازم مجهز کرده است. مبارک باد بر صور و بر اهل آن. این هدیه گرانبه‌ای که خداوند بر آنان ارزانی داشته است. تردیدی ندارم که درخشش این پرتو تابناک در آسمان صور، به مرزهای این منطقه محدود نخواهد شد. چنان‌که نور مشعل هدایت حد و مرزی نمی‌شناسد، و همه مرزها را درمی‌نوردد تا

سراسر جهان اسلام را فراگیرد، که چنین امری، به لطف و عنایت حق تعالی، دور از دسترس نخواهد بود.

در پایان، امید آن دارم که درود و تحیت و دعای خیر مرا به محضر آن جناب ابلاغ فرمایید. آرزو دارم که ایشان در خانواده ارجمند و بزرگوار خود، در آن دیار اقامتی نیکو داشته باشند.

سلام همه ما و درود و رحمت و برکات خداوند بر او و بر تمامی آنان باد. سلام مرا به بانوی ارجمند، ام‌باقر برسانید و فرزندان عزیز ایشان را ببوسید. خداوند آنان را به دیده بینیای خود حفظ فرماید و در پناه پیامبر امین و خاندان طاهرش، صلوات‌الله و سلامه علیهم اجمعین، مصون بدارد. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

مرتضی آل یاسین

امام موسی صدر برای حفظ و حراست و سازماندهی فرهنگی، عقیدتی و سیاسی محرومان مسلمان لبنان، سازمان «جنبش محرومان» (حركة المحرومين) را ایجاد کرد که با استقبال عموم اهالی جنوب مواجه شد و در دیگر شهرها نیز مشتاقان زیادی داشت. متن زیر میثاق‌نامه اعضای این جنبش در زمان تشکیل آن است.

## سند شماره ۳

### منشور جنبش امل

بسم الله الرحمن الرحيم  
جنبش محرومان در لبنان پیشینه‌ای به قدمت تاریخ انسان دارد.

این جنبش تبلور آرزوی غائی انسان در حرکت به سوی زندگی بهتر است، که او را بر آن می‌دارد که با هر آنچه زندگی او را تباها یا استعدادهای او را عقیم می‌کند و یا آینده او را در معرض تهدید قرار می‌دهد، مقابله کند. این جنبش گامی است در حرکت کلی انسان در تاریخ، حرکتی که با رهبری انبیاء و اولیاء و مصلحان آغاز شد و با کوشش مجاهدان به پیش رفت و با خون شهدای جاودان بارور شد.

این پیوستگی ژرف تاریخی و همگامی فراگیر در سراسر جهان و این تجربه ملموس انسان- همه انسانها- جنبش محرومان را در لبنان تقویت، راه آن را روشن و استمرار و توفیق آن را تضمین می‌کند.

اگر بخواهیم شمای کلی جنبش محرومان را در لبنان، با توجه به جنبه‌های فرهنگ و تمدن لبنان و با توجه به فعل و انفعالات این دوره زمانی پر ماجرا و نیز فعل و انفعالات این منطقه که دیگر بار به لحاظ تاریخی اهمیت گسترده‌ای پیدا کرده است ترسیم کنیم، این ابعاد را ملاحظه می‌کنیم.

۱- خاستگاه این جنبش ایمان به خداوند است؛ ایمان به معنای حقیقی آن نه به مفهوم انتزاعی آن. چنین ایمانی پایه و اساس تمامی فعالیت‌های حیاتی و پیوند‌های انسانی ما است و هم او است که پیوسته عزم و اطمینان ما را روز به روز بیشتر و افق انتظارات ما را گسترده‌تر می‌کند و رفتار ما را مصون می‌دارد.

همچنین این جنبش بر اساس ایمان به انسان، به هستی او و به آزادی و کرامت او استوار است. در حقیقت ایمان به انسان جنبه زمینی ایمان به خداوند است. جنبه‌ای که نمی‌توان آن را از جنبه آسمانی جدا کرد و سرچشمه‌های اصیل ادیان نیز



خبریه است و نه منبر وعظ و نصیحت است و نه درصدد رسیدن به دست آوردهای فرقه‌ای است. بلکه جنبش همه محرومان است.

این جنبش نیازها را مدنظر قرار می‌دهد و به محرومیت شهروندان توجه دارد و راه حل‌ها را بررسی می‌کند و بی‌درنگ برای تحقق آن‌ها اقدام می‌کند و تا پایان راه در کنار محرومان مبارزه می‌کند.

از این رو، بر این باور است که به مردم شریف لبنان تعلق دارد. هم آن مردمی که امروزه با محرومیت روبرو هستند و هم آنان که نگران آینده خود هستند.

این جنبش، جنبش مردم لبنان به سوی آینده‌ای بهتر است.

آن ایمان داریم و برای همه بشریت، چه در حال و چه در آینده، تهدید به شمار می‌آید. به علاوه، صهیونیسم همزیستی طوایف را در لبنان چالشی دائمی و رقیبی نیرومند برای موجودیت خود تلقی می‌کند.

۷- این جنبش قائل به درجه‌بندی شهروندان نیست و از همکاری با افراد و گروه‌های شرافتمندی که خواهان ساختن لبنانی بهتر هستند سرباز نمی‌زند.

این جنبش نه جنبشی طائفه‌ای است و نه بدنگاه‌ی

نخستین وظیفه دولت است.

۵- جنبش محرومان جنبشی است میهنی و به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی میهن پایبند است و با استعمار و تجاوزات و آزمندیهایی که لبنان را هدف قرار داده است مبارزه می‌کند.

این جنبش عقیده دارد که پایبندی به منافع ملی و آزادسازی خاک کشورهای عربی و آزادی فرزندان این ملت در متن تعهدات ملی این جنبش و جزء لاینفک آن‌ها است.

بدیهی است که حفاظت از جنوب لبنان و دفاع از توسعه آن پایه و مایه میهن‌گرایی است، زیرا

بقای وطن بدون جنوب میسر نیست و تصور شهروندی راستین بدون ادای دین به جنوب امکان‌پذیر نیست.

۶- فلسطین، سرزمین مقدس که هدف همه‌گونه ستم بوده و هست در صدر اتهامات جنبش ما قرار دارد و کوشش برای آزادسازی آن نخستین وظیفه این جنبش است.

قرار گرفتن در کنار ملت فلسطین و پاسداری از مقاومت او و همگام بودن با این مقاومت مایه افتخار این جنبش و در متن اعتقادات او است. به ویژه آنکه صهیونیسم برای لبنان و ارزشهایی که به

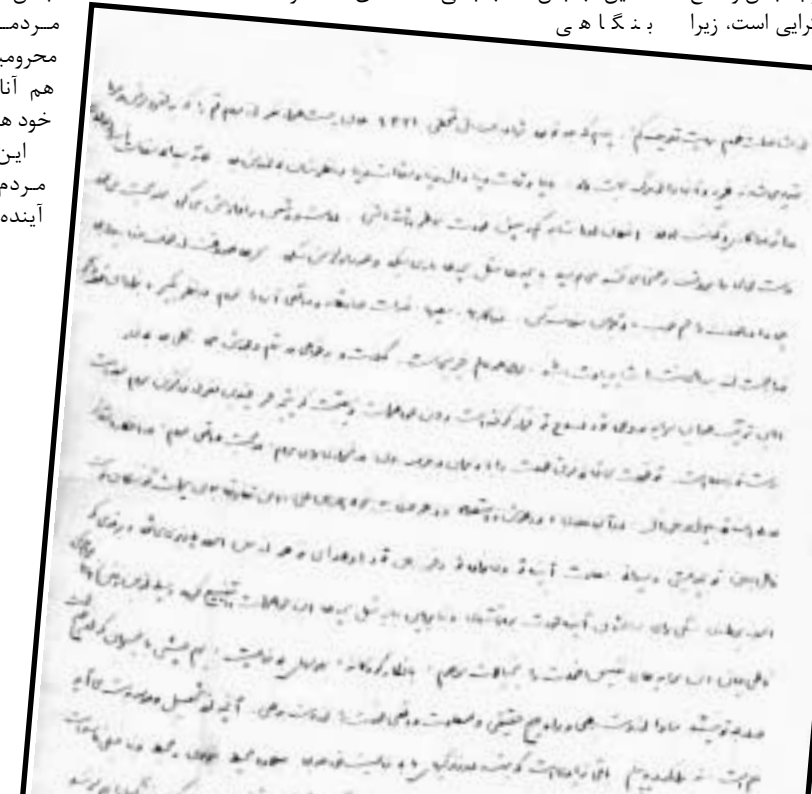
پیوسته بر این تأکید دارند.

۲- بعد دیگر میراث ستروگ ما در لبنان و در سراسر مشرق زمین است. میراثی که سرشار از تجارب موفق بشری و به دلآوری و اینارها تابناک شده است و گنجینه‌ای از ره آوردهای تمدن‌ها و ارزش‌ها را در خود نهفته دارد. این میراث راه دقیق را به ما نشان می‌دهد و بر اصالت ما تأکید و وجود ما را توجیه می‌کند و از سهم ما در تمدن، برهانی قاطع به دست می‌دهد. در همان حال، استفاده از تجارب دیگر ملل جهان در عین تمسک به اصالت خود نشانه‌گرایی مسلم ما به کمال و پیشرفت و به اعتقاد ما به یکپارچگی خانواده بشری و تعامل میان عناصر آن است.

۳- بر اساس این اصول، جنبش محرومان به آزادی کامل شهروندان اعتقاد دارد و با همه انواع ستم اعم از استبداد و فئودالیسم و سلطه‌گری و درجه بندی شهروندان بی‌امان مبارزه می‌کند و بر آن است که نظام طائفه‌گری سیاسی در لبنان تاکنون ثمربخش نبوده است و اکنون مانع از تحول سیاسی است. این نظام نهادهای ملی را عقیم می‌کند و برای شهروندان درجه بندی قائل می‌شود و وحدت ملی را متزلزل می‌کند.

۴- از دید جنبش محرومان، ستم اقتصادی و علل و موجبات آن از جمله احتکار و استثمار انسان به دست انسان و تبدیل شدن شهروند به مصرف کننده و جامعه به گروه مصرف کنندگان و محدود کردن فعالیت‌های اقتصادی به عملیات ربا و تبدیل شدن جامعه به بازار فرآورده‌های جهانی، پذیرفته نیست.

جنبش بر این عقیده است که فراهم کردن امکانات برای همه شهروندان بدیهی‌ترین حق آنان در میهن است و عدالت اجتماعی همه‌جانبه



سند شماره ۱-۲



سند شماره ۱-۱



سند شماره ۲



## چالاک در عرصه فرهنگ و سیاست

زندانی شدن مرحوم طالقانی در این مرحله بیش از ۴ سال طول نکشید و در سال ۱۳۴۶ به واسطه فشارهای داخلی و خارجی بر رژیم شاه از زندان آزاد شد و بعد از آزادی مبارزه را همچون گذشته ادامه داد و در آستانه سال ۱۳۵۰ همزمان با برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی دستگیر و به مدت سه سال در زابل و ۱۸ ماه در بافت کرمان در بدترین شرایط به حالت تبعید بسر برد. در سال ۱۳۵۴ مجدداً به دست ساواک گرفتار و به ۱۰ سال زندان محکوم شد.

آیت الله طالقانی در دوران انقلاب اسلامی، پس از آزادی از زندان نهایت تلاش خود را در جهت پیروزی انقلاب کرد و پس از پیروزی به ریاست شورای انقلاب اسلامی برگزیده شد و در انتخابات مجلس خبرگان قانون گذاری (۱۲ مرداد ۱۳۵۸) از سوی مردم تهران به عنوان نماینده انتخاب شد.

در اوایل مرداد ۱۳۵۸ از سوی امام خمینی (ره) مأمور تشکیل نماز جمعه تهران شد و اولین و با شکوهترین نماز جمعه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در پنجم مرداد به امامت ایشان در دانشگاه تهران برگزار شد. بعد از انتصاب به عنوان امام جمعه تهران، موفق به برگزاری پنج نماز جمعه شد که آخرین نماز جمعه به مناسبت فرارسیدن سالگرد جمعه خونین ۱۷ شهریور در بهشت زهرا بود کنار مزار شهدا برگزار شد. سرانجام در سحرگاه نوزدهم شهریور سال ۱۳۵۸ این عالم مجاهد پس از سال‌ها فعالیتهای علمی و مبارزات سیاسی علیه رژیم ستمشاهی و عمری تلاش خستگی ناپذیر در راه پیاده کردن احکام اسلام، در اثر سکت قلبی دارفانی را وداع گفت و به دیدار معبود شتافت.

سایت باشگاه اندیشه، صفحه سید محمود طالقانی



آیت الله طالقانی در ۱۲۸۹ هجری شمسی به دنیا آمد. وی از ابتدای فراگیری علم و دانش، به سمت کسب معارف دینی کشیده شد.

حاصل چهل سال تلاش فرهنگی طالقانی و انتشار ۵ جلد کتاب پرتوی از قرآن ناشی از همین مساله بود. طالقانی قصد داشت جامعه ایرانی بعد از شهریور ۲۰ را که در معرض گسترش خرافات و رواج اندیشه‌های غربی قرار داشت هدایت کند. به همین خاطر وی شعار بازگشت به قرآن را مطرح کرد.

طالقانی در سال ۱۳۱۸ برای اولین بار خشم خویش را نسبت به رژیم و دستگاه حکومتی، با دادن یک اعلامیه‌ای در رابطه با کشف حجاب ابراز کرد و در پی آن دستگیر و زندانی شد.

پس از شهریور ۱۳۲۰، با تشکیل گروه‌های گوناگون سیاسی، مبارزه را به طور رسمی آغاز کرد، اما طولی نکشید که این دوران را وقفه‌ای پیش آمد؛ چرا که پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، ساواک، مرحوم طالقانی را به جرم مخفی کردن نواب صفوی در خانه‌اش، دستگیر و به زندان افکند، اما این دستگیری کوتاه و موقت بود و بزودی آزاد شد فعالیت دوباره را آغاز کرد.

پس از شکل گیری نهضت روحانیت به رهبری امام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۱ و طرح مسائلی چون انجمنهای ایالتی و ولایتی و انقلاب به اصطلاح سفید، به پیروی از امام (ره) به مخالفت با رژیم پرداخت و به دلیل فعالیتهای زیاد در همان سال به زندان افتاد و پس از آزادی مجدداً در سال ۱۳۴۲ در ارتباط با وقایع ۱۵ خرداد دستگیر و به ۱۰ سال زندان محکوم شد.

شهریور، ماه مقاومت و شهادت است. بسیاری از تحولات تاریخ معاصر در این ماه شکل گرفته و در این بخش به نمونه‌هایی از رویدادهای موثر شهریور اشاره می‌شود.

امور زندان قم تعیین شد. تا این که در تاریخ ۱۳۵۸/۵/۱۵، به درخواست مسوولین و فرمان مستقیم امام خمینی، به عنوان دادستان کل انقلاب اسلامی منصوب شد. قاطعیت و سرعت عمل شهید قدوسی موجب شد بسیاری از پایگاه‌های گروهک‌های ضد انقلاب، شناسایی و از فعالیت آنها جلوگیری شود.

همچنین، توقیف نشریات مبتذل و متلاشی نمودن گروهک فرقان، از جمله اقدامات وی بود.

شهید علی قدوسی در ۱۴ شهریور ماه ۱۳۶۰ در اثر انفجار

بمبئی که توسط منافقین در دادستانی انقلاب اسلامی تعبیه شده بود، به شهادت رسید.

شهید آیت الله حاج شیخ علی قدوسی، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۲



دستگیر و زندانی شدند. قدوسی در دوران بازجویی چنان وانمود کرد که این گروه صرفاً به دلیل سامان دادن به وضعیت علمی طلاب تشکیل شده است.

وی پس از آزادی در تابستان ۱۳۴۵ به نهبوند آمد و مورد استقبال پرشکوه مردمی واقع شد. به تقاضای مردم، در فقدان پدرش ارشاد و هدایت مردم نهبوند را بعهده گرفت اما پس از مدتی ساواک جلسات ایشان را تعطیل و ارتباطات را محدود ساخت. قدوسی مجبور به مراجعت به قم شد.

در روزهای نخست پیروزی انقلاب اسلامی، آیت الله قدوسی به فعالیت خود در جامعه مدرسین ادامه داد

سپس به فرمان امام متصدی مقام قضاوت در دادگاه‌های انقلاب اسلامی شد. ۱۱ روز پس از صدور

این حکم، طی حکم جدیدی از جانب امام به عنوان مأمور اداره امور دادستانی و دادگاه‌ها و رسیدگی به

در سال ۱۳۴۱ به دریافت اجازه اجتهاد نائل آمد. بعد از فوت آیت الله بروجردی، عده‌ای از شاگردان امام تصمیم گرفتند که به تحصیل علوم روز بپردازند.

این گروه که ۱۱ نفر بودند در راستای رسیدن به یک مدیریت و نظم حوزه، جامعه مدرسین را در سال ۱۳۳۸ تأسیس کردند و جالب این که در آن زمان حتی روشنفکران مسلمان آشنایی کمی با حرکت‌های تشکیلاتی و سازمان‌مبارزاتی داشتند.

این جمعیت دارای شاخه‌های تشکیلات کاملاً جدید و بی سابقه در بین روحانیون بود.

این تشکیلات در کنار تلاش‌هایی که برای اصلاح حوزه داشت در عرصه سیاست نیز فعال بود و بعد از تبعید امام، جامعه مدرسین تشکیلاتی مخفی جهت بررسی مسائل روز و تحلیل رخدادها ایجاد کرد و شهید قدوسی در این تشکیلات مسوول جمع‌آوری اطلاعات از سراسر کشور بود.

در سال ۴۵ این تشکیلات توسط ساواک شناسایی و در پی آن تمامی اعضای آن از جمله شهید قدوسی

## بانی نظم نوین حوزه

آیت الله شهید علی قدوسی در سال ۱۳۰۶/۵/۱۲ شمسی در شهر نهبوند بدنیا آمد. در سال ۱۳۲۱ برای تحصیل علوم دینی وارد حوزه علمیه قم شد و در محضر اساتیدی چون امام خمینی، علامه طباطبایی و شهید صدوقی درس آموخت. قدوسی در سال ۱۳۴۴ با دختر علامه طباطبایی ازدواج کرد.

فعالیت‌های سیاسی این شهید با شروع نهضت ملی شدن صنعت نفت همزمانی داشت و وی در جریان نهضت دکتر مصدق و فداییان اسلام با نواب صفوی همکاری و همفکری می‌کرد. در آن زمان حزب توده نیز در عرصه سیاسی فعال بود و شهید قدوسی مخالفت‌های آشکاری با این جریان سیاسی داشت.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، قدوسی با اهتمام بیشتری به تکمیل دروس حوزوی پرداخت تا این که

ساواک از سال ۴۵ ناچار شد او را به گنبد کاووس، بندر کنگان و مهاباد تبعید کند اما این اقدامات هیچ نتیجه‌ای برای ساواک نداشت. در سال ۵۷ از سوی مردم مبارز تبریز از جمله آیت الله قاضی طباطبایی دعوتی از مدنی برای ورود به شهر به عمل می‌آید. ساواک این سفر را خطرناک تشخیص داد و درصدد جلوگیری از آن برآمد اما مدنی قبل از هر اقدامی وارد تبریز شد و این شهر را به عنوان مرکز فعالیت خود قرار داد.

گزارش‌های فراوانی از ترس ساواک از ادامه فعالیت‌های مدنی در دست است و در نهایت این نهاد امنیتی مجبور به تبعید ایشان به همدان شد. سال ۵۷ اوج مبارزات مردم همدان علیه رژیم بود بخصوص اینکه مدنی در آنجا حضوری موثر داشت. در روز ۲۲ بهمن خبر رسید که لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه برای سرکوب مردم تهران در حال حرکت است که به دستور مدنی، مردم برای سد کردن حرکت تانک‌ها به مقابله با آن پرداختند و جلوی حرکت تانک‌ها را گرفتند.

بعد از پیروزی انقلاب، مدنی در انتخابات مجلس خبرگان از طرف مردم همدان به نمایندگی انتخاب شد و مدتی بعد عهده‌دار امام جمعه این شهرستان شد. در اوایل انقلاب اوضاع شهر تبریز با توجه به حضور حزب خلق مسلمان، هر روز صحنه درگیری و زد و خورد بود. به همین خاطر امام، مدنی را برای سر و سامان دادن به اوضاع آذربایجان عازم تبریز کرد. مدتی بعد با توجه به شهادت آیت الله قاضی طباطبایی، مدنی به عنوان نماینده امام و امام جمعه تبریز انتخاب شد. با تلاش‌های او فتنه حزب خلق مسلمان خاموش شد. ایشان در سوم شهریور ۱۳۶۰ پس از ادای نماز جمعه با انفجار یک نارنجک به شهادت رسید.

گلشن ابرار، ج ۲، جمعی از پژوهشگران پژوهشکده باقرالعلوم، انتشارات نور السجاده، ۱۳۸۵

آمیز و خلاف نظم و مصالح عمومی تشخیص دادند تلاش زیادی کردند تا در این زمینه تصمیماتی علیه ایشان اتخاذ کنند.

در اوایل دهه ۵۰ با توجه به اینکه مردم خرم‌آباد و سایر اهالی استان لرستان، آیت الله روح‌الله کمالوند روحانی برجسته خود را از دست داده بودند، آیت الله مدنی برای ارشاد مردم به این منطقه آمد و فعالیت خود را با تدریس درس خارج در حوزه علمیه کمالوند آغاز کرد و مدتی بعد با توصیه امام خمینی سرپرستی این حوزه را به دست گرفت

و کمی بعد به عنوان وکیل تام‌الاختیار و نماینده ایشان در میان روحانیون مردم خرم‌آباد معرفی شد. از این پس بود که با تلاش‌های او مدرسه علمیه کمالیه و حسینیه فاطمیه و مسجد شاه‌آباد به پایگاه مبارزاتی تبدیل شد. رژیم به منظور محدود کردن فعالیت ایشان نقشه‌های متعددی را اجرا کرد. از جمله اینکه با بهره‌گیری از ابزارهایی سعی در ایجاد تفرقه و نفاق در میان روحانیون آن منطقه کرد و از سویی دیگر با ارسال نامه‌های بی‌نام و نشان، او و خانواده‌اش را مورد تهدید قرار داد.

اما این اقدامات از عزم مدنی برای ادامه فعالیت‌های انقلابی در منطقه نکاست و از سال ۵۴ تحریکات دامنه‌داری را علیه منافع رژیم پهلوی صورت داد. از جمله تشویق مردم به جهاد و مبارزه، مخالفت با امضای دفتر عضویت در حزب رستاخیز، عدم شرکت در نماز جماعت در روز سالگرد حادثه فیضیه، مخالفت با نفوذ اسرائیل و ...

با تشدید اقدامات مدنی، ساواک اقدام به دستگیری او در و تبعید او به نورآباد مسمنی کرد. اما با این اقدام، شهری دیگر به عنوان یکی از پایگاه‌های نهضت انقلابی مردم ایران به رهبری امام خمینی درآمد.



## نفس مطمئنه

سید اسدالله مدنی در سال ۱۲۹۳ در دهخوارگان (آذرشهر) به دنیا آمد. وی در ۴ سالگی مادر و در ۱۶ سالگی پدرش را از دست داد. در عنفوان جوانی به قم رفت تا به تحصیل علوم دینی بپردازد. اساتید او در این مرحله آیات عظام حجت کوه کمبری (ره)، سید محمدتقی خوانساری و امام خمینی بودند و مدتی بعد مدنی به نجف رفت تا به تکمیل تحصیلات حوزوی

خود بپردازد. در نجف اشرف از مبارزات نواب صفوی علیه کسروی حمایت و کمک‌های مالی به او برای خرید اسلحه کرد.

در آغاز نهضت اسلامی ایران وی با تعطیل کردن کلاس‌های خود در نجف با حرکت امام اعلام همبستگی کرد. زمانی که در همدان بسر می‌برد (۴۱ تا ۵۱) حرکت انقلابی مردم این منطقه را سرپرستی کرد.

در سال ۴۱ در مسجد جامع همدان سخنرانی تندى علیه لواطی انجمن‌های ایالتی و ولایتی کرد که حساسیت ساواک را برانگیخت و ماموران امنیتی در صدد این بودند تا او را تحت فشار قرار دهند و حتی المقدور تردد او را از عراق به ایران کم کنند. در سال ۱۳۴۶ مدنی به همراه دیگر روحانیون به عنوان یکی از سرسخت‌ترین طرفداران امام خمینی ممنوع‌المنبر شد. مسافرت‌های تبلیغی او از عراق به ایران شامل شهرهای مختلفی از جمله ملایر نیز می‌شد وی حتی سعی داشت با مساعدت‌های مردم منطقه برخی خدمات مذهبی نیز به مردم ارائه دهد که از جمله آنها تاسیس دبیرستان مذهبی بود اما در نهایت ماموران رژیم شاه با توجه با اینکه اظهارات او را در منابر تحریک

## فرزند امت

محمد علی رجایی در ۱۳۱۲ در قزوین به دنیا آمد. پدر او عبدالصمد نام داشت و چهار سال پس از تولدش درگذشت. محمد علی بعد از این واقعه با مادر و برادرش زندگی می کرد.

او تحصیلات ابتدایی را در قزوین تمام کرد و پس از آن به تهران رفت و از روی فقر به کار در جنوب شهر مشغول شد. در ۱۳۳۰ سالگی به آموزشگاه گروهبانی نیروی هوایی رفت و در حین تحصیل با احزاب و گروه های سیاسی مخالف شاه (همچون فداییان اسلام) آشنا شد و در جلسات آیت الله طالقانی شرکت می کرد. او در این دوران از طرفداران طالقانی بود و ضمن حضور در ارتش مخفیانه با فداییان اسلام هم فعالیت می کرد.

رجایی پس از ماجراهایی از ارتش بیرون آمد و یک سال در شهرستان بیجار به معلمی پرداخت و سپس برای ادامه تحصیل به دانشسرای عالی رفت و از آنجا فارغ التحصیل شد. وی با انجمن های اسلامی دانشجویان هم همکاری داشت. رجایی پس از اتمام تحصیل به قزوین بازگشت و در جریان فعالیت های سیاسی و پخش اعلامیه دستگیر شد. پس از آزادی با جمعیت مؤتلفه اسلامی و کسانی چون باهنر همکاری می کرد. مجدداً توسط رژیم شاه دستگیر شد و چهار سال را در زندان گذراند.

او چند ماه قبل از انقلاب از زندان آزاد شد. هنگام آمدن امام خمینی به ایران در کمیته استقبال مردمی از وی، شرکت داشت. پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی، او سمت های مختلفی را به عهده گرفت. وی در سال های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ وزیر آموزش و پرورش، نماینده مجلس و نخست وزیر دولت بنی صدر شد.

پس از مدت ها کشمکش بین ابوالحسن بنی صدر - رئیس جمهور - و همفکرانش در جناح موسوم به لیبرال از یک طرف و نیروهای موسوم به خط امام (ره) از طرف دیگر و با اوج گیری اختلافات و کارشکنی ها در شرایط بحرانی که مسایلی از قبیل جنگ تحمیلی، محاصره اقتصادی، مسایل ناشی از انقلاب و غیره که کشور با آن درگیر بود، ابتدا امام خمینی (ره) در تاریخ ۱۳۶۰/۳/۲۰ بنی صدر را از فرماندهی کل نیروهای مسلح برکنار و ستاد مشترک نیروهای مسلح تا زمان تعیین تکلیف جانشین فرماندهی نیروهای مسلح، وظیفه او را به عهده گرفتند. سپس فراکسیون نیروهای خط امام (ره) در اواخر خرداد ماه طرح عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور را مطرح کردند که در جلسه مورخه ۱۳۶۰/۳/۳۱ مجلس شورای اسلامی در مورد این طرح رأی گیری به عمل آمد و با ۱۷۷ رأی موافق، یک رأی مخالف و ۱۲ رأی ممتنع، طرح عدم

کفایت سیاسی بنی صدر تصویب شد. به دنبال این تصمیم مجلس، امام خمینی (ره) به عنوان رهبر انقلاب، حکم عزل بنی صدر را از مقام ریاست جمهوری در تاریخ ۱۳۶۰/۴/۱ صادر کردند.

پس از عزل بنی صدر، دومین انتخابات ریاست جمهوری در دوم مرداد ۱۳۶۰ برگزار گردید. روز پنجم مرداد ماه با شمارش آراء داخل کشور، محرز و مسلم شد که رجایی اکثریت مطلق رأی مردم را به خود اختصاص داده است.

روز یازدهم مرداد همزمان با عید فطر در حسینیه جماران، امام خمینی (ره) حکم ریاست جمهوری رجایی را تنفیذ کرد. پس از تنفیذ حکم، رجایی نیز طی یک سخنرانی به دیدگاه های خود اشاره و تأکید کرد که در پاسخ به رأی قاطع و اعتماد بالای مردم به وی که در واقع رأی به اسلام است، در جهت جامه ای عمل پوشاندن به خواست های اسلامی و انقلابی مردم و ایجاد یک جامعه ای اسلامی، تمام تلاش خود را به کار خواهد گرفت و نخست وزیر را نیز از بین مطمئن ترین و با سابقه ترین عناصر انقلابی انتخاب خواهد کرد.

وی در دوازدهم مرداد ۱۳۶۰ در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، مراسم تحلیف را به جا آورد و بدین ترتیب با انجام تمام مراحل مقرر در قانون، رسماً رئیس جمهور شد و از این روز به بعد در مقام ریاست جمهوری انجام وظیفه کرد.

رجایی در دوره کوتاهی مدت ریاست جمهوری خود (۲۸ روز)، راه و خط و مشی انقلابی و مکتبی را که در دوره نخست وزیری در پیش گرفته بود، ادامه داد. تنها فرق مسأله در این بود که در دوره ریاست جمهوری، نخست وزیر و کابینه اش نیز، هم فکر و هم رأی با او بودند و برخلاف دوره ریاست جمهوری بنی صدر، این دوره از انسجام و هماهنگی بسیار بالایی برخوردار بود. به عبارت دیگر تغییر رجایی از نخست وزیری به ریاست جمهوری و باهنر از وزارت آموزش و پرورش به نخست وزیری، تغییرات اساسی در کابینه دولت و خط و مشی و برنامه های قوه مجریه به دنبال نداشت و تغییرات بیشتر شکلی بود تا ماهوی. در نهایت روز یکشنبه هشتم شهریور ماه ۱۳۶۰، محمد علی رجایی در به همراه نخست وزیر محمد جواد باهنر در حادثه انفجار ساختمان نخست وزیری به شهادت رسید.

**زندگی نامه سیاسی شهید رجایی، سجاد راعی گلوچه، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، بهمن ۱۳۸۲**

## اندیشمند مبارز

محمد جواد باهنر از روحانیون اندیشمند و مبارز و نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران در اوائل استقرار نظام جمهوری اسلامی بود. وی در ۱۳۱۲ در خانواده ای کم بضاعت و پرعائله در کرمان متولد شد. تحصیلات



خود را از مکتبخانه آغاز کرد و از یازده سالگی به طلبگی در مدرسه معصومه پرداخت و به موازات آن در مدارس جدید نیز تحصیل می کرد. در ۱۳۳۲ برای ادامه تحصیل دینی به قم عزیمت کرد و مدتی نیز در حوزه نجف از درس استادان آن حوزه استفاده کرد. در قم تحصیلات دبیرستانی را نیز ادامه داد و به اخذ گواهینامه پایان تحصیلات دبیرستانی موفق شد. پس از آن در ۱۳۳۷ به دانشکده الهیات دانشگاه تهران راه یافت. دوره کارشناسی این دانشکده را به پایان رساند و به ادامه تحصیل در دوره دکتری همان دانشکده پرداخت. همچنین دوره کارشناسی ارشد علوم تربیتی را نیز در دانشگاه تهران با موفقیت گذراند. پس از آنکه نهضت اسلامی در ۱۳۴۲ به رهبری امام خمینی (ره) آغاز شد وی در مسیر این نهضت به تبلیغ و مبارزه پرداخت و با نزدیک شدن به تشکیلات هیات های مؤتلفه در آموزش مبارزان جوان و ترویج اندیشه های متعلق به نهضت در میان توده مردم نقش فعالی ایفا کرد. باهنر از چندین سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی تحت تعقیب و مراقبت پلیس وقت بود و چندین بار بازداشت شد و به زندان افتاد. در مبارزات سیاسی که در ۱۳۵۷ به اوج خود رسید، از ارکان مبارزه محسوب می شد و از آغاز تشکیل شورای انقلاب در آن عضویت داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دستور امام خمینی در کمیته اعتصابات عضویت یافت و در روزهای اول پس از پیروزی همراه با عده ای دیگر از جمله محمد علی رجایی مأمور بازگشایی مدارس و تطبیق وضع آموزش و پرورش با مقتضیات پیروزی انقلاب اسلامی شد. علاوه بر این در تاسیس حزب جمهوری اسلامی با بهشتی و چندی از روحانیون مبارز همکاری کرد و در این حزب از زمان تاسیس تا پایان حیات خویش حضور و فعالیت داشت. و پس از واقعه ۷ تیر ۱۳۶۰ سمت دبیر کل این حزب را عهده دار شد.

در اردیبهشت ۱۳۵۹ به عضویت ستاد انقلاب فرهنگی درآمد و در مجلس خبرگان قانون اساسی به نمایندگی مردم کرمان شرکت کرد. در تشکیل نهضت سوادآموزی و نیز در بنیانگذاری فعالیت های موسوم به (امور تربیتی) با همکاری شهید رجایی سهم بسزایی داشت. در اولین دوره مجلس شورای اسلامی به نمایندگی مردم تهران به مجلس راه یافت. در مهر ۱۳۵۹ در دولت محمد علی رجایی تصدی وزارت آموزش و پرورش را برعهده گرفت و پس از آنکه رجایی به ریاست جمهوری انتخاب شد. در ۱۵ مرداد ۱۳۶۰ به نخست وزیری منصوب شد و در ۸ شهریور همان سال در حالی که در جلسه شورای امنیت کشور شرکت کرده بود بر اثر انفجاری که دشمنان انقلاب در اتاق شورا پدید آوردند همراه با شهید رجایی و چند تن دیگر به شهادت رسید.

دانشنامه جهان اسلام، ج ۲، ص ۱۴۷-۱۴۶

را سه هزار نفر اعلام کرد و رادیوهای بیگانه تا چند هزار هم ذکر کردند. بعد از انقلاب هم آمار دقیقی از تعداد شهدا به دست نیاوردیم؛ یعنی به دنبال آن نبودیم که این آمار را به دست آوریم. علتش هم این بود که ما بیشتر به دنبال ماهیت قضیه بودیم و نه شکل آن. تعداد شهدا شکل قضیه است. ماهیت قضیه این بود که شاه حرف آخرش را زد و مردم هم حرف آخرشان را به شاه زدند. این برای ما مهم بود. خدا هم در قرآن ما را به این امر توصیه می کند که دنبال شکل قضیه نباشیم و به دنبال ماهیت و هدف آن باشیم و به همین دلیل هنگامی که داستان اصحاب کهف را می گوید تعداد آن ها را ذکر نمی کند. خدا خودش می گوید تعداد آن ها را می داند ولی تعدادشان را نمی گوید.

خدا می خواهد به ما بفهماند که به شکل توجهی نداشته باشیم و بیشتر به دنبال هدف و برنامه باشیم. من واقعاً بر مبنای درسی که از این آیه گرفته ام، هیچ وقت دنبال تعداد شهدا نبودم و این پیام را از آن قضیه گرفتم که دیگر هیچ راهی برای مذاکره با شاه، نه برای خودمان و نه برای کسانی که دنبال مذاکره بودند، وجود ندارد.

۱۷ شهریور به پایان آمد و از آن به بعد، مردم به بهانه ای تشییع جنازه شهدا در بهشت زهرا (س) گردهم می آمدند. آن جا دیگر حکومت نظامی نبود. آتش روشن می کردند و دور آن جمع می شدند. یا یکی بیت نفت زیر پایش می گذاشت و در بالای آن برای افراد صحبت می کرد. من خود در آن جا این فعالیت ها را دنبال می کردم و در جریان آن دستگیر شدم.

عبور از شط شب، خاطرات محمد علی بهشتی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۳

## آدینه سیاه



روز ۱۷ شهریور فوج عظیمی از مردم، که بسیاری از آن ها، از جمله خودم، نسبت به اعلام حکومت نظامی بی اطلاع بودند، در تهران به خیابان ها ریختند. در این تظاهرات من از طرف تسلیحات به میدان ژاله ای سابق می آمدم که یک مرتبه تیراندازی شروع شد و مردم را به رگبار بستند؛ همه متفرق شدند و من هم فرار کردم. در این راه پیمایی جمع یزادی از خانم ها شرکت داشتند و در آن وضعیت بعضاً با سر و پای برهنه به این طرف و آن طرف می دویدند. بعضی ها بچه هایشان را هم آوردند و شرایط بسیار ناگواری بود. بچه ها افتاده بودند، جوان ها در خون آغشته بودند و کفش ها و چادرهای زیادی در خیابان بود. من از تسلیحات به خیابان دماوند رفتم. آن جا باز پانصد نفری جمع شده، شعار می دادند و می گفتند: «کشتند ای برادرها، هم وطنانتان را کشتند». جمعیت به طرف میدان امام حسین (ع) راه افتاد که در آن جا نیز خودروهای نظامی آمدند و مردم را متفرق کردند. ما از یک خیابان فرعی که اسمش اقبال (اقبال لاهوری کنونی) بود به طرف میدان ژاله آمدیم. حالا دیگر از آغاز درگیری مدتی گذشته بود و می خواستیم ببینیم چه اتفاقی افتاده است. در نزدیک میدان دیدیم همه ی نظامیان کلاه خود گذاشته، مسلح و مجهز هستند. من به یکی از این نظامیان گفتم که آیا می توانم به آن طرف بروم؟ او با شنیدن این حرف به یکی از سربازها دستور شلیک داد و او نیز برای این که ما را برساند پشت سر هم سه تیر هوایی شلیک کرد. وضعیت جنگ و گریز هم چنان ادامه داشت. یک بخش از مردم هم که در تظاهرات شرکت نداشتند آمده بودند ببینند که چه خبر شده است. نظامیان مصمم بودند که از به وجود آمدن هرگونه تجمع جمعی جلوگیری کنند، ولی

## نای و نی



نای و نی نخستین کتاب از مجموعه «در قلمرو اندیشه امام موسی صدر» است. این کتاب ترجمه‌ای است از منبر و محراب همراه با چند مقاله و سخنرانی فارسی دیگر که مرحوم علی حتی کرمانی آنها را گردآوری و به فارسی برگردانده است. موسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر نای و نی را در ۳۰۰۰ نسخه در زمستان ۸۳ به چاپ رسانده است.

## یادنامه امام موسی صدر



این کتاب که به کوشش حجت‌الاسلام و المسلمین سید هادی خسروشاهی گردآوری شده، مجموعه‌ای از مقالات، سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، بیانیه‌ها، عکس‌های تاریخی و اسنادی است که در سه دهه اخیر و در مناسبت‌های مختلف، به قلم و همت دانشمندان، نویسندگان، اندیشمندان، رجال سیاسی و شخصیت‌های فرهیخته آشنا با امام موسی صدر منتشر شده است و حیات ایشان را از بدو تولد، رشد و پرورش در ایران و عراق تا اوج شکوفایی و ثمربخشی در لبنان را در بر می‌گیرد که اکنون برای بزرگداشت یاد و خاطره آن رادمرد فرزانه و آن مصلح اجتماعی بزرگ، یکجا در اختیار علاقمندان قرار می‌گیرد. این کتاب در دو جلد و یک مجلد و در قطع وزیری آماده شده است. جلد اول آن پیش از این یکبار در سال ۱۳۷۵ چاپ شده بود. مطالب جلد اول عمدتاً از علما و شخصیت‌های ایرانی است و جلد دوم بیشتر دربردارنده آرای شخصیت‌های غیر ایرانی درباره امام موسی صدر است. تعداد صفحات این کتاب ۹۳۳ صفحه دارد.



در این بخش به معرفی برخی آثار پیرامون آرا و اندیشه‌های امام موسی صدر می‌پردازیم.

## ادیان در خدمت انسان

ادیان در خدمت انسان؛ جستارهایی درباره دین و مسائل جهان معاصر عنوان دومین کتاب مجموعه در قلمرو اندیشه امام موسی صدر است. که در آذر ماه ۱۳۸۴ به بازار نشر عرضه شد. این کتاب دربردارنده سخنرانی‌های مختلفی از امام موسی صدر است.



## رهیافت‌های اقتصادی اسلام

کتاب سوم از مجموعه «در قلمرو اندیشه امام موسی صدر» با عنوان «رهیافت‌های اقتصادی اسلام» به گفتارها و نوشتارهای اقتصادی امام موسی صدر اختصاص دارد. این کتاب در سه بخش فراهم آمده است: بخش نخست مجموعه کامل مقالات امام موسی صدر در نشریه مکتب اسلام است. بخش دوم گفتارهای اقتصادی امام موسی صدر است که در لبنان ارائه شده و بخش سوم در بردارنده دو مقاله اقتصادی اجتماعی است؛ یکی درباره اختلاف طبقاتی و راه حل آن در اسلام و دیگری درباره عدالت اقتصادی و اجتماعی از نظر اسلام است. این کتاب در قطع رقعی و ۲۳۰ صفحه و شمارگان ۳۰۰۰ نسخه به بازار عرضه شده است. مترجم و گردآورنده کتاب توضیحاتی درباره اعلام و اصطلاحات فقهی و اقتصادی آورده است.



## پرتوها

### پرتوی ۸: عدالت در اسلام

این کتاب که ترجمه مقاله‌ای است که در نهمین همایش اندیشه اسلامی (ملتی فکر الاسلامی) در تلمسان الجزایر و در حضور اندیشمندان برجسته جهان اسلام و ازهر ایراد شده است. از جمله دانشمندان سرشناسی که در این همایش شرکت کرده‌اند، می‌توان از شیخ محمد ابوزهره از الأزهر و معروف دوالیجی، رئیس مجلس اسلامی الجزایر، و شیخ محمد غزالی از استادان الأزهر و دکتر عمر فروخ نام برد.

### پرتوی ۹: روح تشریح در اسلام

این کتاب ترجمه مقاله امام موسی صدر درباره روح تشریح و واقعیت قانونگذاری در اسلام است. این مقاله در کنفرانس هشتم «التعرف علی الفكر الاسلامی» در الجزایر در سال ۱۹۷۳ ارائه شده است.

### پرتوی ۱۰: اسرار ربودن امام موسی صدر

این کتاب چکیده پرونده‌ای بیش از دو هزار صفحه‌ای است که اطلاعاتی درباره علل سفر امام موسی صدر به لیبی و مجموعه اقداماتی که برای آزادسازی ایشان صورت گرفته در اختیار علاقمندان قرار می‌دهد.

در این کتاب تحقیقات قضایی ایتالیا و لبنان و دیگر اقدامات قضایی این پرونده نیز آورده شده است.

در روزنامه الحیات به چاپ رسیده بود که کتاب حاضر ترجمه‌ای از همین گفتارها روزنامه الحیات است. در این مراسم رؤسای دانشکده‌های مختلف این دانشگاه و عده زیادی از کشیش‌های مسیحی حضور داشتند.

### پرتوی ۵: علی موحد بود و بس

شامل سخنرانی فارسی امام موسی صدر در مسجد کاشان است. امام موسی صدر در این سخنرانی دیدگاه جدیدی را در پیوند با ضرورت و شناسخت حضرت علی مطرح می‌کنند که پس از ۳۷ سال هنوز حلاوت و تازگی آن حفظ شده است.

### پرتوی ۶: حسین وارث انبیاء

شامل سخنرانی امام موسی صدر درباره امام حسین است. او کوشیده است در این گفتار کوتاه چهره حقیقی قهرمانان عاشورا را بنمایاند و پیامش را به جان‌ها برساند. ایشان در این گفتار دشمنان امام حسین (ع) و خصایص آنان را برشمرده است.

### پرتوی ۷: زینب شکوه شکیبایی

این کتاب شامل دو سخنرانی از امام موسی صدر درباره نقش حضرت زینب (س) در واقعه عاشورا و رخدادهای پس از آن است. امام موسی صدر تلاش کرده است تا غبار تحریف را از چهره این بانوی پر صلابت بزاید و چهره حقیقی او را آشکار و معرفی کند.



پرتوها مجموعه‌ای است از مقاله‌ها و سخنرانی‌های امام موسی صدر که در قطع پالتویی و حجم کم طراحی شده است. هر یک از مجلات این مجموعه شامل یک گفتار از امام موسی صدر است. موضوعات این مجموعه شامل سیره نبوی، عاشورا، دین و... است. افزون بر این در هر کتاب روز شماری از زندگی امام موسی صدر، و نیز روز شمار پیگیری مسئله ربودن ایشان آورده شده است. تاکنون ۱۰ پرتو از این مجموعه چاپ شده است که در ذیل هر کدام به طور جداگانه معرفی می‌شوند.

### پرتوی ۱: محمد پیامبر بت شکن

این کتاب ترجمه مقاله‌ای است از امام موسی صدر با عنوان «محمد محظم الأضنام» که در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۰ مطابق با ۲۳ شهریور ۱۳۳۹ در هفته نامه النهج به چاپ رسیده است.

### پرتوی ۲: فاطمه فصلی از کتاب رسالت

این پرتو ترجمه مقدمه کتاب «فاطمه الزهراء و تر فی نحمد» نوشته سلیمان کتانی است. سلیمان کتانی پس از پایان نگارش این کتاب از امام موسی صدر می‌خواهد که مقوله‌ای بر تحقیق او درباره فاطمه زهرا (س) بنگارد. امام موسی صدر نیز می‌پذیرد و در این

مقدمه کوتاه اما پر بار به ابعاد مختلف شخصیت حضرت زهرا می‌پردازد.

### پرتوی ۳: اخلاق روزه

این کتاب برخی دیدگاه‌ها و تجربیات معرفتی امام موسی صدر را در پیوند با روزه منعکس می‌کند. مطالب این کتاب درباره ابعاد روزه، زکات فطر، عید فطر و شب قدر است.

### پرتوی ۴: دین در جهان امروز

این پرتو ترجمه سخنرانی امام موسی صدر درباره دین در دانشکده حقوق و علم اقتصادی دانشگاه پدران یسوعی بیروت است. این گفتار در تاریخ ۱۹۶۸/۳/۲ مطابق با ۱۱ اسفند ۱۳۴۶